

چیستی و حی از دیدگاه سنتی

بررسی دو دیدگاه سنتی و مدرن در اسلام معاصر - ۱



محسن کدیور

۱۸ آذر ۱۴۰۴

جلسه اول. بررسی یک دیدگاه سنتی
در سالروز رحلت رسول خدا (ص)
بنیاد اسلامی و فرهنگی ایران، هیوستون تگزاس
جمعه، ۳۱ مرداد ۱۴۰۴، ۲۸ صفر ۱۴۴۷، ۲۲ آگوست ۲۰۲۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین، والصلوة والسلام علی جمیع الانبیاء والمرسلین سیما خاتمهم وافضلهم، سیدنا ومولانا ومقتدانا ابی القاسم محمد، وعلی آله الطیبین الظاهرین واصحابه المنتجبین
قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم: أعوذ بالله من الشیطان الرجیم:
لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ بَعَثَ فِیْهِمْ رَسُوْلًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِهٖ وَیُزَكِّیْهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتٰبَ وَالْحِکْمَةَ وَاِنْ کَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ (آل عمران ۱۶۴) «خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آلائش پاک گرداند و به آنها احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد هر چند قبلاً گمراهی آنان آشکار بود.»
خوشحالم که بعد از مدتی فترت بار دیگر در این محفل انس توفیق حضور دارم.^۱ ابتدا سالگرد رحلت رسول خدا (ص) و ایام وفات امام حسن مجتبی (ع) را تسلیت عرض می‌کنم. موضوع سخن ارتباط وثیق با میراث نبوی دارد و در مقام احیای کلام الله است که موضوع اصلی رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص) بوده است. بحث این دو شب گزارشی فارسی از بخش سوم مقاله انگلیسی با عنوان «الگوپی اسلامی از وحی» است که خلاصه آن در کنفرانس «دیدگاههای اسلامی درباره وحی و پیامبری» در دانشگاه دوک چندی قبل ارائه شد.^۲ متن کامل مقاله سال آینده منتشر خواهد شد.

^۱ از زمان ایراد این سخنرانی تا زمان انتشار متن کتبی آن نزدیک چهار ماه فاصله افتاده است. البته ویدئو و فایل صوتی سخنرانی بلافاصله در کانال تلگرام گوینده منتشر شد. لازم به ذکر است که متن کتبی افزونی‌های فراوانی بر ویدئو و فایل صوتی دارد. علت تاخیر، اشتغالات گوینده در این نیمسال تحصیلی بوده است. بنگرید به [کارنامه سال هفدهم](#) (۳ آذر ۱۴۰۴).

^۲ [دیدگاه‌های اسلامی درباره پیامبری و وحی](#) (۶ مرداد ۱۴۰۴).

اما دو بخشی که فرصت مطرح کردن آنها را ندارم عبارتند از مباحث مقدماتی و تطبیقی درباره‌ی وحی، و مدل‌های وحی در مسیحیت و یهودیت. امیدوارم در فرصتی دیگر امکان طرح آنها هم فراهم شود. فهم دقیق برخی مطالب بخش سوم در گرو مباحث دو بخش پیشین است. کوشش می‌کنم بسیار گذرا به مقدمات مرتبط اشاره کنم. بحث این جلسه شامل دو بخش است: مباحث مقدماتی و چیستی وحی از دیدگاه سنتی. در انتها جمع‌بندی دقیقی از مباحث این جلسه ارائه شده است. کسانی که حوصله یا فرصت دنبال کردن مباحث مستدل فلسفی و قرآنی را ندارند، می‌توانند ابتدا جمع‌بندی را مطالعه کنند. از انتقادات و پیشنهادات اهل نظر استقبال می‌کنم.

بخش اول. مباحث مقدماتی

این بخش شامل سه قسمت به شرح ذیل است: توضیحی مختصر درباره عنوان بحث؛ مقایسه اجمالی وحی مسیحی، یهودی و اسلامی در دوران پیشامدرن و مدرن؛ و کلیاتی در مورد وحی در اسلام.

توضیحی مختصر درباره عنوان بحث

مباحث وحی به دو بخش بزرگ قابل تقسیم است، یکی «چیستی وحی»، و دیگری «چگونگی درک مفاد وحی». بحث من متمرکز در موضوع نخست است و به موضوع دوم مطلقاً نمی‌پردازم. مباحثی که درباره عنوان نخست مطرح است نیز می‌تواند در میان اقوال گذشتگان بررسی شود و پرسشهای مدّ نظر آنان شناسایی و تحقیق شود. این زاویه علیرغم مفید بودن، مورد نظر این بحث نیست. بحث ما متمرکز بر «اسلام معاصر» است، یا به زبان دیگر مباحثی که درباره چیستی وحی از اواخر قرن نوزدهم میلادی یا اواخر قرن سیزدهم هجری شمسی در میان متفکران مسلمان مطرح شده است. مسائل این متفکران لزوماً همان مسائل متفکران گذشته نیست. مسلمانان با مدرنیته مواجه شده‌اند و مدرنیته باب پرسش‌های تازه‌ای را گشوده است و در بسیار دیدگاه‌های سنتی تردید افکنده است.

بعد از این مواجهه، متفکران مسلمان در باره وحی به دو دسته بزرگ قابل تقسیم هستند. دسته اول که هم‌چنان دسته غالب در جهان اسلام هستند، حتی در دوران مدرن در بنیادها و چهارچوب، به «موازن سنتی» وفادار هستند. البته آنها هم طیفی گسترده را تشکیل می‌دهند. دسته دوم متفکران مسلمان مدرن که در برخی مؤلفه‌های اساسی وحی یا در اکثر یا همه آنها حرف‌های تازه‌ای مطرح کرده‌اند. این دسته که اعضای آن تا کنون انگشت‌شمار هستند نیز طیفی تشکیل می‌دهند و به میزان فاصله‌شان با محکّمات قرآن و مسلمات سنت به «مسلمانان نواندیش» یا «مسلمانان تجدیدنظرطلب» تقسیم می‌شوند.³ از آنجا که وحی در تفکر اسلامی سنگ بنای اصلی است، تلقی ما از آن در هندسه تمامی تفکر اسلامی تاثیر مستقیم دارد و در عین گرامی‌داشت

³ برای آشنایی با تفاوت این دو طیف بنگرید به [طیف‌های جدید اسلامی در ایران معاصر](#) (۱۲ اسفند ۱۴۰۲).

آزاداندیشی و خوشامد به برداشت‌های جدید باید همواره احتیاط لازم برای وفاداری به موازین جاودانه کتاب و سنت را رعایت کرد.

در هر حال بدون هر گونه پیش‌دواری، از هر دو طیف سنتی و مدرن من از هر یک، یک نماینده انتخاب کرده‌ام تا با تحلیل انتقادی آراء این دو نماینده بتوانیم داوری شایسته‌ای نسبت به مسئله داشته باشیم. کوشیده‌ام از هر دو طیف نماینده‌ای را انتخاب کنم که در میان باورمندان هر دو طیف وجاهت کافی داشته باشد و نفوذ جدی افکار این متفکر بر متفکران بعدی هر طیف مورد اتفاق نظر مطلق یا حداکثر نسبی باشد. این شیوه به عمق تحلیل انتقادی کمک می‌کند و زمینه را برای ادامه تحقیقات بعدی فراهم می‌نماید. نماینده طیف سنتی را امشب بعد از مقدمه معرفی می‌کنم و نماینده طیف مدرن را در ابتدای جلسه دوم معرفی خواهم نمود و در انتهای جلسه دوم آراء این دو متفکر را به شکل تطبیقی مقایسه خواهم کرد.

مقایسه اجمالی وحی مسیحی، یهودی و اسلامی در دوران پیشامدرن و مدرن

وحی در مسیحیت با وحی در یهودیت و اسلام تفاوت اساسی دارد. وحی در مسیحیت «وجودی» است، تجسد خدا در عیسی مسیح یا آشکارگی خدا در وجود او. در اینجا وحی «ظهور و بروز» است نه «ارسال پیام». عیسی مسیح کلام خداست. اناجیل اربعه وحی الهی یا کلام خدا نیستند، «الهام» به نویسندگان آنهاست. در یهودیت، تورات «کلام مکتوب» خداوند است به موسی کلیم الله، «پیام لفظی» خدا به پیامبرش. پس در همان قدم نخست وحی در فرهنگ مسیحی و زبانهای غربی با وحی مورد بحث در اسلام و یهودیت «مشترک لفظی» است، یک واژه با دو مفهوم کاملاً متفاوت. در عهد عتیق در مسیحیت و کتاب مقدس یهودی حداقل قبل از دوران رنسانس، وحی به همان معنای مصطلح در میان مسلمانان سنتی بوده است. بعد از رنسانس، در غرب حداقل به دو دلیل در معنای سنتی وحی یعنی «کلام خدا» تردید شد.

دلیل اول رشد علوم تجربی و فلسفه سکولار که به نوعی طبیعت‌گرایی و کاهش باور به متافیزیک انجامید. خدای تورات و انجیل (تئیستی)⁴ جای خود را به خدای دئیستی⁵ که غیر از خلقت اولیه در جهان کاره‌ای نیست داد، و پنداشته شد قوانین طبیعی⁶ جهان را اداره می‌کنند، لذا دین وحیانی⁷ به دین طبیعی⁸ تنزل یافت و وحی به معنای ارتباط زبانی خدا با پیامبران هم به موزه تاریخ سپرده شد. عقل خودبنیاد بشری همه‌کاره شد و علوم تجربی و اجتماعی هدایت زندگی انسانی را به عهده گرفتند.

دلیل دوم تحقیقات جدید تاریخی-انتقادی در کتب مقدس یهودی و مسیحی وثاقت تاریخی آنها را زیر سوال برد،

⁴ Theistic

⁵ Deistic

⁶ Natural Law

⁷ Revealed Religion

⁸ Natural Religion

گزاره‌های متعدد خردستیز از یک سو و گزاره‌های فراوان ضداخلاقی تردید جدی در الهی بودن آنها ایجاد کرد. تناقض درونی هم بر این ابهام افزود و در نهایت کتب مقدس به عنوان «وحی لفظی یا گزاره‌ای»⁹ خداوند از باور بسیاری از یهودیان و مسیحیان اعم از کاتولیک و پروتستان رخت بریست. تلقی جدیدی از وحی بعد از رنسانس در میان یهودیان و مسیحیان مدرن که با خدا به تلقی دئیستی قطع رابطه نکرده بودند، مطرح شد: به جای وحی لفظی یا گزاره‌ای، از وحی غیرگزاره‌ای¹⁰ سخن به میان آمد، مثلاً «تجربه امر قدسی» یا «تجربه دینی» به عنوان یکی از مدل‌های وحی غیرگزاره‌ای مطرح شد. در چند قرن اخیر بسیاری از متألمان مترقی یهودی و مسیحی مدل‌های مختلفی از وحی غیرگزاره‌ای را معرفی کرده‌اند. انواع مدل‌های وحی غیرگزاره‌ای در میان مسیحیان و یهودیان موضوع بخش دوم مقاله انگلیسی است. در وحی غیرگزاره‌ای از سوی خدای دئیستی کتاب مقدسی نازل نشده است، نهایتاً تجربه قدسی شخصی که در دوران پیشامدرن پیامبر خوانده می‌شد تفسیر و تاویل می‌شود.

در مسیحیت و یهودیت معاصر، «وحی گزاره‌ای» مفهومی متعلق به موزه تاریخ است و موضوعیت ندارد. «وحی غیرگزاره‌ای» در دین طبیعی و خدای دئیستی در اندیشه دینی نقش تعیین‌کننده‌ای ندارند. با توجه به مرور بسیار اجمالی سیر وحی در دوران معاصر در دو دین دیگر ابراهیمی، آیا اسلام، قرآن و وحی اسلامی باید منتظر سرنوشت مشترکی باشد؟ با اینکه علوم تجربی و فلسفه‌های سکولار در میان مسلمانان هرگز رشد مشابه در غرب را نداشته‌اند، اما برخی بر این باورند که تنزل متافیزیک، دین وحیانی و خدای تئیستی به طبیعت‌گرایی، دین طبیعی و خدای دئیستی اختصاصی به غرب و شرق ندارد و سرنوشت محتوم انسان معاصر است، حتی اگر مسلمان باشد. به زعم آنان قرآن هم با محک مطالعات تاریخی-انتقادی سرنوشتی مشابه کتب مقدس مسیحی و یهودی دارد، غلط دارد، تناقض دارد، وثاقت تاریخی ندارد، فاقد حجیت معرفت‌شناختی است، و نمی‌تواند کلام خدا باشد، بلکه لفظ و معنایش ساخته شخصیت بشری محمد بن عبدالله، تفسیر او از جهان یا رؤیای او، یا تجربه اوست. اینکه این دو دلیل که در مسیحیت و یهودیت به جانشینی «وحی غیرگزاره‌ای» به جای «وحی گزاره‌ای» انجامید، چقدر بر قرآن و اسلام قابل تطبیق است، نزاع اصلی رویکرد سنتی و مدرن به وحی است.

برخی پرسشهای اصلی نزاع این دو رویکرد می‌تواند در محورهای ذیل بررسی شود: وحی گزاره‌ای چه مشکلات لاینحلی در اسلام دارد که باید آن را به کناری نهاد و سراغ وحی غیرگزاره‌ای رفت؟ وحی غیرگزاره‌ای به کدام دلیل در اسلام قابل پذیرش است؟ نقش شخصیت بشری محمد بن عبدالله در وحی، چه در شکل دادن معنی، چه در شکل دادن لفظ قرآن، چه بوده است؟ آیا وحی الهی تابع شخصیت و مطالبات شخصی و بشری محمد بن عبدالله بوده است؟ آیا وحی از درون محمد بن عبدالله جوشیده یا از ماورای طبیعت به قلب او افاضه شده است؟ آیا وحی

⁹ Verbal/propositional revelation

¹⁰ Non-propositional revelation

با الهام تفاوتی ندارد؟ آیا بین وحی عام و وحی خاص تفاوتی نیست؟

کلیاتی در مورد وحی در اسلام

این قسمت شامل یک مقدمه و هفت نکته است.

در اندیشه اسلامی، اصطلاحات «وحی»، «کلام خدا» و «قرآن» غالباً به جای یکدیگر به کار می‌روند و ناظر به یک حقیقت واحدند. وحی در اسلام نه به معنای «خودآشکارسازی» خداوند، بلکه به معنای «ابلاغ اراده»ی اوست. این ابلاغ در قالب «پیامی لفظی» — با ماهیتی «گزاره‌ای» — به صورت «شفاهی» به پیامبر اسلام، محمد بن عبدالله، منتقل شده است. این پیام مجموعه‌ای از «آیات قرآن» است که امروزه در قالب «متنی مکتوب» (مصحف) محفوظ مانده است. در این فرآیند، خداوند «فرستنده»، پیامبر «گیرنده»، و قرآن «محتوای وحی» است.

وحی یا «مستقیماً» از جانب خداوند به قلب پیامبر ابلاغ شد، یا از طریق «واسطه»ای به نام روح الامین یا روح القدس (جبرئیل) ابلاغ شده است. نقش واسطه در این میان صرفاً رساندن پیام به صورت امانت‌دارانه و بدون دخل و تصرف بوده و هیچ دخالتی در صورت‌بندی الفاظ یا معنای وحی نداشته است.

قرآن به زبان عربی — زبان مادری پیامبر — نازل شده است. کلماتی که خداوند مستقیماً یا با وساطت جبرئیل به محمد بن عبدالله گفته، عیناً تا امروز باقی است. از این رو، متن کنونی قرآن به عنوان «سخن لفظی» خداوند تلقی می‌شود؛ سخنی که پیامبر مستقیماً یا از طریق جبرئیل شنیده است.

برخلاف دیگر سنت‌های ابراهیمی، اسلام تأکید دارد که خود قرآن معجزه‌ی پیامبر است. این ادعای خودارجاع اعجاز، قداست ویژه‌ای به قرآن بخشیده است. معجزه بودن قرآن در «اعجاز بیانی» آن دانسته می‌شود؛ یعنی اینکه هیچ انسانی قادر به تولید متنی هم‌تراز با آن در کیفیت یا ژرفا نیست.

در حالی که سنت‌های دینی غربی — به ویژه مسیحیت و یهودیت — تحت تأثیر علوم طبیعی و اجتماعی، فلسفه‌های مدرن و عقلانیت سکولار دستخوش تحولات چشمگیری شده‌اند، این فشارها به همان اندازه بر اندیشه اسلامی تأثیر نگذاشته‌اند. در آن سنت‌ها، اقتدار متون مقدس به چالش کشیده شده، وحی بازخوانی «انسان‌محور» یافته و گرایش به خداباوری عقل‌گرایانه (دئیسم) گسترش یافته است. در مقابل، بسیاری از مسلمانان تحصیل کرده همچنان به توحید، منشأ الهی قرآن، وثاقت تاریخی قرآن، حجیت معرفت‌شناختی قرآن، و اعتبار آموزه‌های وحی پایبند هستند.

در نتیجه، تکثر مدل‌های رقیب وحی — که طی دو یا سه قرن گذشته در مسیحیت و یهودیت امری رایج بوده است — در گفتمان اسلامی معاصر چندان ظهور نیافته است. توسعه‌ی مفهومی مدل‌های غیر گزاره‌ای وحی به عنوان بدیلی در برابر مدل سنتی گزاره‌ای، هنوز در مراحل آغازین قرار دارد. دلیل اصلی این امر، ویژگی‌های متمایز وحی اسلامی، قرآن و خود اسلام است و دلیل ثانویه آن، شرایط گسترده‌تر اجتماعی-تاریخی.

۱. واژگان قرآنی برای وحی

واژه‌ی عربی «وحی» در اصل به معنای «ارتباط سریع و پنهان» است که می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد: گفتاری که از طریق اشاره یا کنایه منتقل می‌شود، صداهای غیرکلامی، حرکات بدنی یا نشانه‌های نوشتاری.¹¹ همین‌طور، «نزول» به معنای «حرکت به سمت پایین از مکانی بالاتر» است. در سیاق قرآنی میان انزال و تنزیل تفاوت گذاشته می‌شود: تنزیل به «انتقال تدریجی و مقطعی» وحی اشاره دارد، در حالی که انزال به طور کلی به «فرستادن از بالا» اطلاق می‌شود. این تفاوت بر لایه‌لایه بودن وحی قرآنی دلالت دارد.¹² محمود ایوب (۱۹۳۵-۲۰۲۱) بر این باور است که واژه وحی به معنی «ارتباط مستقیم و کلامی» است، در حالی که واژه تنزیل به «انتقال وحی به وسیله‌ی فرشته (جبرئیل)» اشاره دارد. این فرایند غالباً با استعاره‌ی مکانی «فرود آمدن» یا «فرستاده شدن» توصیف می‌شود.¹³ این استعاره زمانی معنای الهیاتی خود را از دست می‌دهد که صرفاً به گونه‌ای طبیعت‌گرایانه یا دئیستی تفسیر شود و جهان غیب و سرچشمه‌ی متافیزیکی وحی نادیده گرفته شود. همچنین باید توجه داشت که مصدر تنزیل وقتی به تنهایی به کار می‌رود، منحصرأً به کتاب آسمانی نازل شده دلالت دارد، نه الهام یا قانون طبیعی. وحی و تنزیل (فرود آوردن)، به معنای ارتباط لفظی خداوند با بنده خاص (پیامبر) است.

۲. وحی عام و خاص

واژه‌ی وحی و مشتقات مختلف آن شصت و شش بار در قرآن به کار رفته است.¹⁴ در دو مورد وحی به معنای لغوی به شیطان نسبت داده شده¹⁵ و کاربردی غیرالهی دارد. در مورد زکریا نیز به همین صورت به معنای لغوی با کاربردی غیرالهی به کار رفته است.¹⁶ در برخی موارد، وحی به معنای «وحی عام» شامل «قوانین طبیعی» آمده است، مانند خطاب به زبور عسل،¹⁷ آسمان‌ها¹⁸ و زمین.¹⁹ همچنین برای «الهام الهی» به برخی افراد مانند مادر موسی،

¹¹ الحسین الراغب الاصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق: دارالقلم و بیروت: الدار الشامیة، ۲۰۰۹، ص ۸۶۰-۸۵۸.

¹² الراغب الاصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۰۱-۷۹۹.

¹³ Mahmoud Ayoub, "History of the Qur'an and the Qur'an in History," *The Muslim World*, Volume 104, October 2014, p. 430.

¹⁴ محمد فؤاد عبد الباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، القاهرة: دار الحدیث، ۱۳۶۴ق، ص ۷۴۷-۷۴۶.

¹⁵ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا (انعام ۱۱۲) وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ (انعام ۱۲۱)

¹⁶ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (مریم ۱۱)

¹⁷ وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (نحل ۶۸)

¹⁸ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنٍ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا (فصلت ۱۲)

¹⁹ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ... بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا (زلزال ۵)

²⁰ مریم ²¹ و حواریون عیسی ²² استفاده شده است. اما در بیش از پنجاه مورد، وحی به معنای «وحی خاص پیامبرانه» است. ²³

واژه‌ی تنزیل و مشتقات مختلفش ۲۸۷ بار در قرآن آمده است. ²⁴ این واژه‌ها علاوه بر وحی خاص، به عمل «فرستادن» خدا درباره‌ی پدیده‌های مختلف نیز اشاره دارند: باران ²⁵ (حدود ۳۰ بار)، چهارپایان، ²⁶ پوشاک، ²⁷ و آهن. ²⁸ همچنین در نزول فرشتگان ²⁹ (۱۰ بار)، اوامر الهی ³⁰ و رزق و خیر ³¹ استعمال شده است. در سه آیه نیز به شیطان نسبت داده شده است. ³² با این حال، بیش از دویست مورد از استعمال انزال و تنزیل آشکارا به وحی خاص الهی—به‌ویژه قرآن—دلالت دارند. ³³

۲۰ اِذْ اَوْحَيْنَا اِلَىٰ اُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (طه ۳۸)

²¹ اِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (آل عمران ۴۳-۴۴)، اِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (آل عمران ۴۵)

²² اِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْخَوَارِجِ اَنْ اٰمَنُوْا بِى وَبِرَسُوْلِى (مائده ۱۱۱)

²³ اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلَى نُوْحٍ وَالتَّيْمِيْنَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَوْحَيْنَا اِلَى اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْمَاعِيْلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ وَاَلْسَبٰطِ وَعِيسٰى وَاَيُّوْبَ وَيُوْسُفَ وَهٰرُوْنَ وَسُلَيْمٰنَ وَاَتَيْنَا دَاوُوْدَ رُجُوْبًا (نساء ۱۶۳)؛ وَاَوْحِيْ اِلَىٰ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لِاَنْذِرْكُمْ بِهٖ وَمَنْ بَلَغَ (انعام ۱۹)؛ قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ اِلَىٰ اِنَّمَا اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاَحَدٌ (كهف ۱۱۰)؛ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يُّكَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلَّا وَحْيًا اَوْ مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ اَوْ يُرْسِلَ رَسُوْلًا فَيُوْحِيْ بِاِذْنِهٖ مَا يَشَآءُ اِنَّهٗ عَلِيٌّ حَكِيْمٌ (شورى ۵۱)؛ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيْدٌ الْقُوَىٰ (نجم ۵-۳).

²⁴ عبد الباقي، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، ص ۶۹۸-۶۹۶.

²⁵ وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ (شورى ۲۸)؛ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً (بقره ۲۲)؛ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِيْجُ فِي الْاَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ (حديد ۴)

²⁶ خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَاَنْزَلَ لَكُمْ مِّنَ الْاَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ اَزْوَاجٍ (زمر ۶)

²⁷ يَا بَنِي اٰدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا (اعراف ۲۶)

²⁸ وَاَنْزَلْنَا الْحَدِيْدَ فِيْهِ بَأْسٌ شَدِيْدٌ وَمَنْفَعٌ لِّلنَّاسِ (حديد ۲۵)

²⁹ مَا نَنْزِلُ الْمَلَائِكَةَ اِلَّا بِالْحَقِّ (حجر ۸)

³⁰ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَمَآوَاتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ (طلاق ۱۲)

³¹ قُلْ اَرَأَيْتُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ لَكُمْ مِّن رِّزْقٍ (يونس ۵۹)؛ فَقَالَ رَبِّ اِنِّي لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَىٰ مِنْ خَيْرٍ فَقِيْرٌ (قصص ۲۴)

³² وَمَا نَنْزَلَتْ بِهٖ الشَّيَاطِيْنُ (شعراء ۲۱۰)؛ هَلْ اُنْتَبِهُكُمْ عَلٰى مَنْ نَنْزَلُ الشَّيَاطِيْنُ نَنْزِلًا عَلٰى كُلِّ اَقَّاكٍ اٰثِيْمٍ (شعراء ۲۲۲-۲۲۱)

³³ وَاِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا فَأْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ وَاَدْعُوْا شُهَدَآءَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (بقره ۲۳)؛ نَزَّلَ عَلَيْنَا الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَاَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْاِنْجِيْلَ مِنْ قَبْلِ هٰذِهِ لِّلنَّاسِ وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ (آل عمران ۴-۳)؛ الرَّتْلِكَ اَيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِيْنِ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ (يوسف ۲-۱)؛ وَاَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِثَبِيْتٍ لِّلنَّاسِ مَا نَزَّلَ اِلَيْهِمْ وَاَعْلَمُهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ (نحل ۴۴)؛ وَفَرَاْنَا فَرَقْتَاهُ لِيُنْفِرَهُ عَلٰى النَّاسِ عَلٰى مَكِّثٍ وَّنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيْلًا (اسراء ۱۰۶)؛ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلٰى عَبْدِهٖ لِيَكُوْنَ لِلْعٰلَمِيْنَ نَذِيْرًا (فرقان ۱)؛ كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوْا اَيَاتِهٖ وَلِيَتَذَكَّرَ اُولُو الْاَلْبَابِ (ص ۲۹)؛ وَاِنَّهٗ لَتَنْزِيْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ نَزَلَ بِهٖ الرُّوْحُ الْاَمِيْنُ عَلٰى قَلْبِكَ لِتَكُوْنَ مِنَ الْمُنذِرِيْنَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِيْنٍ (شعراء ۱۹۵-۱۹۲)

خلاصه: «وحی عام» شامل قانون طبیعی که گیرندگان آن موجودات غیرانسانی‌اند، و الهام الهی (ارتباط غیرلفظی و درونی) به افراد برگزیده (اولیا یا عارفان) است. «وحی خاص» منحصرًا «فرآیند ارتباط لفظی خدا با پیامبران» است. این دو را نباید با هم خلط کرد.

۳. سرچشمه، گیرندگان و انواع وحی خاص

در الهیات اسلامی، سرچشمه‌ی منحصر به فرد «وحی خاص» (چه با واژه وحی چه با واژه تنزیل) خداوند است. برخلاف مفهوم مسیحی وحی که ممکن است به تجلی ذات خدا دلالت کند، فهم قرآنی بر «وحی لفظی و گزاره‌ای» تأکید دارد: «انتقال پیام الهی». وحی در اسلام، «مشیت و سخن خدا» را به پیامبران برگزیده‌اش منتقل می‌کند، نه ذات او را.

تمایز مهمی میان وحی و الهام وجود دارد. هر دو از منبع الهی برمی‌خیزند، اما وحی فرآیندی کلامی و ارتباطی است، در حالی که الهام غیرکلامی و درونی است. بنابراین وحی تنها ویژه‌ی پیامبران و رسولان است، نه اولیاء یا عارفان. قرآن بیست‌وهفت پیامبر را نام می‌برد، از جمله: آدم، نوح، ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، یعقوب، یوسف، موسی، هارون، داوود، سلیمان، ایوب، یونس، شعیب، عیسی و محمد (صلوات الله علیهم اجمعین).³⁴ در سوره شوری دو شیوه‌ی اصلی برای وحی پیامبرانه ذکر شده است:³⁵

۱. ارتباط مستقیم خدا با پیامبر (تکلم) که ممکن است از پشت پرده یا بدون واسطه باشد.

۲. ارتباط واسطه‌ای که در آن پیام الهی از طریق روح الامین یا جبرئیل به پیامبران رسانده می‌شود. درباره انواع وحی به تفصیل در بندهای بعدی سخن گفته خواهد شد.

۴. کلام خدا، کتاب‌های آسمانی و تقسیم‌بندی وحی

قرآن دو نوع از کلام خدا را معرفی می‌کند: عیسی مسیح³⁶ و قرآن.³⁷ اولی کلام وجودی و غیرکلامی است، دومی کلام لفظی و گزاره‌ای و کلمه به کلمه پیام خداست. قرآن خود را «مصدق» کتاب‌های پیشین معرفی می‌کند و بر پیوستگی کتاب‌های ابراهیمی تأکید دارد.³⁸

قرآن به نام پنج کتاب آسمانی اشاره کرده است: صُحُف ابراهیم، زیور داود، تورات موسی، انجیل عیسی و قرآن

³⁴ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (نسا ۱۶۴-)

(۱۶۳)

³⁵ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (شوری ۵۱)

³⁶ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ (النساء ۱۷۱)

³⁷ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا (انسان ۲۳)

³⁸ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلْنَا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (آل عمران ۳)

محمد.³⁹ شایان ذکر است که انجیل در قرآن به صورت مفرد آمده و وحی نازل شده بر خود عیسی تلقی شده،⁴⁰ نه مجموعه‌ای از نوشته‌های حواریون یا برخی پیروان او.

وحی به پیامبران هم در بیداری و هم در خواب واقع می‌شده، مانند رؤیای ابراهیم در مورد قربانی فرزندش.⁴¹ وحی غالباً به صورت شفاهی منتقل می‌شده، اما گاهی نوشته هم وحی می‌شده است، مانند تورات که به باور یهود به طور مکتوب دریافت شد. اسلام بر خلاف مسیحیت موجود بر «کتاب محوری» تأکید دارد (قرآن)، نه «شخص محوری» (محوریت محمد بن عبدالله، آن هم شخصیت بشری ایشان). توضیحات بیشتر در این زمینه در ادامه خواهد آمد.

۵. زبان‌های وحی و کتاب آسمانی

در اسلام، وحی، کلام خدا و کتاب آسمانی (قرآن) یکی دانسته می‌شوند. پیامبر اسلام قرآن را مستقیماً از خدا دریافت کرده،⁴² یا از طریق روح الامین (جبرئیل).⁴³ این وحی به زبان عربی⁴⁴ و به صورت شفاهی و تدریجی⁴⁵ در طول ۲۳ سال (۶۱۰-۶۳۲ میلادی) نازل شده است.

به تصریح قرآن، هر پیامبری وحی را به زبان قوم خود دریافت کرده است.⁴⁶ موسی به زبان عبری، عیسی به زبان آرامی⁴⁷ و محمد به زبان عربی. کتاب مقدس یهودی عمدتاً به عبری و بخش‌هایی به آرامی بود و سپس به یونانی و بعد به لاتین ترجمه شد. عهد جدید ابتدا به یونانی نوشته شده، و بعد به لاتین ترجمه شده است. برخلاف آن، قرآن در اصل عربی خود محفوظ مانده است.⁴⁸ بنابراین واژگان دقیق، همان‌گونه که از جانب خدا نازل شد، در عربی است. فهم درست قرآن نیازمند شناخت زبان عربی کلاسیک و درک بستر فرهنگی، تاریخی و موقعیتی زمان نزول آن است.

۶. وحی و محمد (ص)

³⁹ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ (أعلى ۱۹-۱۸)؛ وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (إسراء ۵۵)؛ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْحَيَاةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ (توبه ۱۱۱)

⁴⁰ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ (حدید ۲۷)

⁴¹ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ (صافات ۱۰۲)

⁴² إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ (نساء ۱۰۵)؛ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ (زمر ۲)

⁴³ وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ (شعراء ۱۹۲-۱۹۴)

⁴⁴ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا (شوری ۷)

⁴⁵ وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَىٰ النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (اسراء ۱۰۶)

⁴⁶ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ (ابراهيم ۴)

⁴⁷ بنا بر این قاعده، انجیل مُنزل باید به زبان آرامی بوده باشد، زبان حضرت عیسی.

⁴⁸ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر ۹)

محمد (ص) در قرآن نه به عنوان پدیدآورنده‌ی وحی بلکه به عنوان گیرنده‌ی آن معرفی می‌شود.⁴⁹ او ناقل و پیرو وحی است،⁵⁰ نه واضع یا خالق آن. نقش او انتقال دقیق پیام الهی بود، همان‌طور که دریافت کرده بود، بدون تغییر یا دخل و تصرف.⁵¹ قرآن کلام لفظی خداست و محمد در انتخاب واژگان یا محتوا نقشی نداشت.⁵² قرآن صریحاً به پیامبر فرمان می‌دهد که در تلاوت وحی شتاب نکند و آن را همان‌گونه که وحی می‌شود پیروی کند.⁵³ گاهی پیامبر هفته‌ها یا ماه‌ها در انتظار نزول وحی می‌ماند.⁵⁴ وحی به زمینه‌ی تاریخی و اجتماعی عصر پیامبر گره خورده است. پرسش‌های مردم غالباً با نزول آیات پاسخ داده می‌شد.⁵⁵ تفاوت آیات مکی و مدنی نمونه‌ای از پویایی وحی در تعامل با تاریخ است. این پیوند با زمینه‌ی تاریخی ابزار مهمی برای تفسیر قرآن است، اما هرگز به معنای نویسندگی محمد نیست.

محمود ایوب این پدیده را «انسانی بودن وحی الهی» توصیف کرده، به دو اصل قرآنی استناد می‌کند: نسخ، و اسباب نزول. او تاریخی بودن قرآن را با آموزه‌ی تجسد در مسیحیت مقایسه می‌کند: همان‌گونه که لوگوس⁵⁶ ابدی در مسیح داخل تاریخ شد، قرآن نیز به‌عنوان کلام خدا وارد تاریخ بشری شد. این تاریخی بودن، امکان تفسیر پیوسته را فراهم می‌کند.⁵⁷

۷. وحی و نجات

در الهیات اسلامی، فلاح یعنی رستگاری، و کمال معنوی از طریق هدایت و عنایت الهی. وحی اصلی‌ترین وسیله‌ی

49 فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (نجم ۱۰)؛ وَإِنَّهُ لَنَزِيرٌ لِّرَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ (شعراء ۱۹۲-۱۹۵)

50 وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ (یونس ۱۰۹)

51 وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (حاقة ۴۶-۴۴)

52 وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (یونس ۳۷)؛ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (هود ۱۲)

53 لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَتَّعَجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتِهِ (قیامت ۱۹-۱۶)

54 قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا (بقره ۱۴۴)

55 يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ (بقره ۱۸۹)

⁵⁶ Logos

⁵⁷ Mahmoud Ayoub, "The Word of God in Islam", *Greek Orthodox Theological Review*, Volume 31, Nos. 1-2, 1986, p. 74.

عرضه‌ی نجات به انسان‌هاست.⁵⁸ بر اساس قرآن، نجات آدم با وحی آغاز شد—کلام خدا وسیله‌ی هدایت و بازگرداندن او بود.⁵⁹

در اسلام، کلام خدا حلقه‌ی حیاتی میان انسان محدود و خدای نامتناهی و متعالی است.⁶⁰ وحی در نهایت پیامی از امید و هدایت برای همه‌ی بشریت است.⁶¹ قرآن با تأکید بر رسالت جهانی پیامبر به همه‌ی مردم خطاب می‌کند،⁶² برخلاف تورات که خطابش ویژه‌ی بنی‌اسرائیل بود.

کتاب‌های آسمانی، به‌عنوان تبلور وحی، یادآور حقیقتی هستند که هم در جهان طبیعت و هم در تاریخ انسانی نهفته است. آیات خدا—چه در طبیعت،⁶³ چه در کتاب،⁶⁴ چه در رخدادهای تاریخی⁶⁵—دعوت‌های پیوسته‌ای به بازگشت به حقیقت الهی‌اند.

بخش دوم. چیستی وحی از دیدگاه سنتی

برجسته‌ترین نماینده‌ی اندیشه‌ی اسلامی معاصر در باب وحی، فیلسوف ایرانی و مفسر قرآن سید محمد حسین طباطبایی (۱۳۶۰-۱۴۸۱) نویسنده‌ی *المیزان فی تفسیر القرآن* است. با توجه به تسلط او بر تفسیر قرآن و فلسفه اسلامی و جایگاه برجسته‌اش در اندیشه اسلامی معاصر، او نماینده‌ی جامع مدل سنتی وحی به شمار می‌آید. این بخش به بیان مهم‌ترین ابعاد دیدگاه او می‌پردازد، بر اساس رساله‌های عربی و فارسی‌اش و همچنین تفسیر المیزان، با تأکید بر عناصری که رویکرد او را از دیگر دیدگاه‌های معاصر متمایز می‌سازد.

⁵⁸ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي السَّوَارِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اعراف ۱۵۷)

⁵⁹ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (بقره ۲-۵)

⁶⁰ Ayoub, "The Word of God in Islam", 1986, p. 75-76.

⁶¹ شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ (بقره ۱۸۵)؛ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (كهف ۱۱۰)

⁶² قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (اعراف ۱۵۸)؛ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (انبیاء ۱۰۷)

⁶³ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ (روم ۲۴)

⁶⁴ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (ص ۴۹)

⁶⁵ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ (نساء ۲۶)

آقای طباطبایی در چند موضع از آثارش درباره وحی بحث کرده است. به ترتیب تاریخی، نخستین بار در «رسالة المنامات والنبوات» که در کتاب «رسائل سبعة» به زبان عربی منتشر شده است.⁶⁶ رسائل این مجموعه به سیاق فلسفی در سال ۱۳۱۰ در نجف نگاشته شده است و تفاوت چندانی با نوشته‌های بعدی ایشان ندارد. فصل پانزدهم این رساله درباره وحی است. این رساله تا کنون به فارسی ترجمه و منتشر نشده است. منبع دوم «رسالة فی النبوة» که در تبریز قبل از ۱۳۲۰ نوشته شده است. ایشان در سرگذشت خودنوشتش به نام آن اشاره کرده اما تا کنون منتشر نشده، متأسفانه حتی هیچ نسخه خطی هم از آن شناسایی نشده است.⁶⁷ منبع سوم تفسیر المیزان است که چاپ اول آن در بیست جلد به زبان عربی به تدریج بین سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۱ نوشته و منتشر شده است، ترجمه فارسی آن زیر نظر خود مولف از حوالی سال ۱۳۳۵ به بعد منتشر شده است.⁶⁸ و در چندین بحث مستقل و ذیل آیات مرتبط مباحث مستوفایی در مورد وحی مطرح کرده و منبع اصلی در آثار ایشان در این موضوع محسوب می‌شود.⁶⁹ منبع چهارم رساله «وحی یا شعور مرموز؟» (۱۳۳۶) است که به فارسی به قلم خود ایشان منتشر شده است.⁷⁰ منبع پنجم کتاب «شیعه در اسلام» (۱۳۴۸) است. بخش پیغمبرشناسی آن به بحث ما مرتبط است.⁷¹ منبع ششم کتاب «قرآن در اسلام» (۱۳۵۰) است. بخش سوم کتاب «وحی قرآن مجید» بهترین منبع فارسی به قلم خود ایشان و حاوی آخرین آراء نویسنده در این بحث است.⁷² غالب این منابع هم‌پوشانی دارند. اکنون اهم آراء آقای طباطبایی درباره چیستی وحی را از منابع یادشده با تأکید پیش گفته در ضمن ده نکته نقل

⁶⁶ تاریخ نگارش ۱ مهر ۱۳۱۰ (۱۳۵۰ق) که بعد از وفات برای نخستین بار در این مجموعه منتشر شد: رسائل سبعة، قم: بنیاد علمی و فکری استاد علامه سید محمد حسین طباطبایی با همکاری نمایشگاه و نشر کتاب، ۱۳۶۲ش، رساله ششم. این رساله برای بار دوم در کتاب زیر منتشر شده است: مجموعه رسائل العلامة الطباطبائی، تحقیق صباح الربیعی، قم: مکتبه فدک لاحیاء التراث، ۲۰۰۷ م، رساله ۱۵: المنامات والنبوات، الفصل الخامس عشر فی النبوة والرسالة و ما یتبع ذلك من الوحي والالهام والرؤیا الصادقة والمعجزة و خارق العادة والكرامة، ص ۴۲۲-۴۲۶. متن عربی یا ترجمه فارسی این رساله، متأسفانه در ضمن مجموعه رسائل (ج ۱، ۲ و ۳) در مجموعه ده جلدی مجموعه آثار علامه سید محمد حسین طباطبایی (به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۶) یا دیگر مجلدات آن درج نشده است!
⁶⁷ آقای طباطبایی در ضمن تالیفاتش در زمان اقامت تبریز (۱۳۱۴ تا ۱۳۲۵) به این رساله اشاره کرده است: «رساله در نبوت». در انتهای نه رساله این دوران تذکر داده «در این رساله‌ها میان عقل و نقل تطبیق شده است.» رساله مختصر فارسی سرگذشت در قم در سال ۱۳۴۱ نوشته شده است. (مجموعه آثار، به کوشش خسروشاهی، ج ۱، ص ۲۰-۱۹؛ و ج ۹، ص ۲۰) عنوان این رساله در زندگی‌نامه خودنوشت دیگر که به درخواست دکتر سید حسین نصر نوشته شده دیده نمی‌شود. (مجموعه آثار، ج ۱۰، ص ۱۱۶-۱۱۵)

⁶⁸ ترجمه اولیه پنج جلد نخست المیزان در ده مجلد توسط افراد مختلف مورد تایید مولف قرار گرفت و این مجلدات همانند پانزده جلد بعدی زیر نظر مؤلف توسط سید محمدباقر موسوی همدانی ترجمه شد. بنگرید به [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام، قسمت هفتم](#) (۳۱ خرداد ۱۴۰۱)

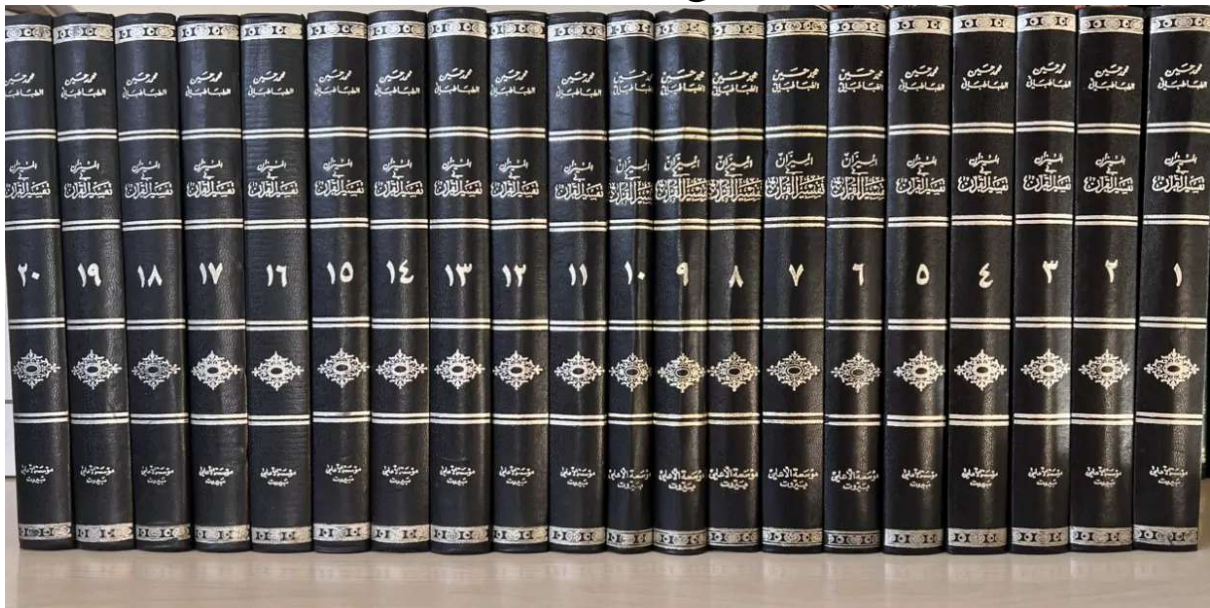
⁶⁹ از جمله اعجاز و اعجاز قرآن (جلد اول)، نزول قرآن در ماه رمضان و شب قدر و نزول تدریجی قرآن (جلد دوم)، نبوت (جلد دوم)، رؤیا (جلد یازدهم)، مصونیت قرآن از تحریف (جلد دوازدهم)، نزول تدریجی قرآن (جلد سیزدهم)، کلام الهی (جلد چهاردهم)، و روح و ملائکه (جلد بیستم).

⁷⁰ مجموعه آثار، ج ۸: مجموعه رسائل، رساله چهارم: رساله‌های درباره وحی، ص ۱۵۹-۱۴۰، توضیحات ناصر مکارم شیرازی، ص ۱۶۰-۱۷۸.

⁷¹ مجموعه آثار، ج ۱، شیعه در اسلام، ص ۲۹۲-۲۷۳.

⁷² مجموعه آثار، ج ۱، قرآن در اسلام، ص ۱۲۲-۸۹.

و بررسی می‌کنم. این نکات به دقت انتخاب شده‌اند و مستند به نقل قولهایی از المیزان و دیگر آثار ایشان هستند. بعد از نقل قول‌ها، هر نکته با زبانی ساده تشریح شده است.



۱. محدودیت شدید معرفت‌شناختی آدمی درباره وحی

مقدم بر هر بحثی درباره وحی، میزان معرفت‌شناسی انسانی درباره آن است. ما از چه طریقی می‌توانیم به وحی پی ببریم؟ آیا امکان تجربه شخصی و شهود فردی آن را داریم؟ آیا وحی از امور خردپذیر و در دسترس عقل انسانی است؟ اگر نظریه‌هایی درباره وحی ارائه شد چگونه می‌توانیم آن‌ها را راست‌آزمایی کنیم و به صحت و سقم آن‌ها پی ببریم؟ آقای طباطبایی در چند موضع از آثارش به این امر مهم اشاره کرده است که دو مورد آن را عیناً نقل می‌کنم:

در سال ۱۳۳۴ در جلد دوم المیزان در توضیح کلام الهی می‌نویسد: «خاصیت "کلام" در خدای سبحان هست، یعنی خدا هم مقصود خود را به پیامبر خود می‌فهماند، و این همان حقیقت "کلام" است، و خدای سبحان هر چند که برای ما بیان کرده که این فهماندن انبیاء حقیقت کلام است و اشاره کرده که کلام او صفات و وضع کلام ما آدمیان را ندارد، و لیکن برای ما بیان نکرده، و خود ما هم از کلام او درک نکرده‌ایم که در حقیقت کلام او چیست؟ و او چگونه با پیامبرانش حرف می‌زند و مقاصد خود را به ایشان تفهیم می‌کند؟ چیزی که هست این که چه این چگونگی را بفهمیم و چه نفهمیم نمی‌توانیم خواص کلام معهود نزد خود را از خدا سلب نموده و بگوئیم خدا کلام ندارد، بلکه باید بگوئیم آثار کلام یعنی تفهیم معانی مقصود و القای آن در ذهن شنونده، در خدای

تعالی هست.»⁷³

خدا یقیناً با پیامبرانش تکلم و پیام خود را به ایشان تفهیم کرده است، هر چند اولاً کیفیت این تکلم را برای ما تشریح نکرده است، ثانیاً کلام او در صفات با کلام آدمیان تفاوت دارد، اما حقیقت کلام هر دو را شامل می‌شود. وحی و قرآن کلام الهی است. پس به نظر آقای طباطبایی ما از چگونگی القای آن بی‌خبریم و اطلاع از آن ماورای علم بشری است. از آن همان قدر می‌دانیم که خدا خود در کتابش توصیف کرده یا پیامبرش تشریح کرده است.

در سال ۱۳۵۰ در قرآن در اسلام که نظر نهایی او محسوب می‌شود، نوشته است: «ما که ازین موهبت [وحی] بی‌بهره هستیم و به عبارت دیگر آن را نچشیده‌ایم، حقیقت آن برای ما مجهول است تنها برخی از آثار آن را که از آن جمله قرآن مجید می‌باشد و پاره‌ای از اوصاف آنرا که از راه نبوت به ما رسیده دیده و شنیده‌ایم، با این همه نمی‌توان گفت که اوصاف آن همان است که به ما رسیده و بس، ممکن است اوصاف و خواص و شعب دیگری داشته باشد که برای ما شرح داده نشده [باشد].»⁷⁴

تنها کسانی که وحی و کلام خدا را «تجربه شخصی» کرده و به اصطلاح لمس کرده و چشیده‌اند پیامبران بوده‌اند و لاغیر. حقیقت وحی برای غیرپیامبران دست‌نیافتنی و برای ما ناشناخته باقی می‌ماند. اندک دانشی که در این باره داریم، برگرفته از آثار و اوصافی است که در کلام خدا، قرآن و در روایات معتبر توصیف شده‌اند. اما وحی می‌تواند فراتر از این‌ها باشد. می‌توان گفت مباحث درباره وحی سه گونه است: اول اموری که در کتاب خدا و سنت معتبر پیامبر (و سیره معتبر ائمه) تبیین شده است، دوم امور اندکی درباره ضرورت نبوت و بالتبع ضرورت وحی که عقلاً قابل اثبات است، و سوم امور فراوانی که ما چیزی درباره آن‌ها نمی‌دانیم.

نظریه پردازی‌ها درباره وحی علی‌الغلب به ناحیه سوم بازمی‌گردد، یعنی در منطقه ماورای دانش بشری. این نظریات تنها در صورتی قابل تایید هستند که تعارضی با معارف گونه اول یعنی خصوصاً معارف برگرفته از قرآن کریم نداشته باشند. کسی که می‌خواهد در ناحیه سوم نظریه پردازی کند، قبل از هر چیز لازم است بر «امکان بحث فلسفی» در آن اقامه دلیل کند. به عبارت دیگر باید اثبات کند وحی نه امری غیبی، ملکوتی و ماورای طبیعی، بلکه امری ناسوتی و طبیعی، و نه تجربه شخصی افرادی خاص بنام پیامبر، بلکه تجربه‌ای ممکن برای هر طالبی، و نه امری ماورای دانش بشری، بلکه امری در دسترس خرد انسانی است.

این دیدگاه فلسفی الهیاتی آقای طباطبایی با گونه‌ای از «الهیات شکاکانه»⁷⁵ که رویکردی متواضعانه در فلسفه

⁷³ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، کلام فی معنی الکلام، ذیل آیات ۲۵۴-۲۵۳ سوره بقره، ص ۳۱۶؛ ترجمه فارسی: ج ۲، ص ۴۸۰.

⁷⁴ مجموعه آثار، ج ۱، قرآن در اسلام، ص ۱۱۹.

⁷⁵ Skeptical Theism

دین معاصر است هم‌سویی دارد، و ذیل قاعده قرآنی «دانش اندک بشری» قرار می‌گیرد.⁷⁶

۲. دقت اصطلاح‌شناختی

با توجه به این که واژه‌های وحی، تنزیل و إنزال در قرآن استعمال گسترده‌ای دارند، و از ایجاد قوانین الهی در طبیعت، غریزه در حیوانات، وسوسه شیاطین، سخن گفتن با اشاره، الهام خداوند به اولیاء خصوصاً در رؤیا، تا سخن گفتن خداوند با پیامبران و انتقال پیام الهی به ایشان را در برمی‌گیرد، محل بحث دقیقاً کجاست؟ (به اصطلاح تحریر محل نزاع) به عبارت دیگر بحث در «وحی عمومی» است که ایجاد سنن الهی در جهان هستی را در برمی‌گیرد، یا بحث متمرکز در «وحی خاص» یا «وحی پیامبرانه» یا دقیقاً آن‌گونه سخن گفتن خداوند با انسان‌هایی برگزیده است که به آنها مأموریت رسالت یا پیامبری تفویض کرده است؟ (وحی رسالی)

آیا بین «وحی عمومی» که با «دین طبیعی» و «قانون طبیعی» و «خدای دئیستی» سازگار است، و «وحی خاص رسالی/پیامبرانه» که ملازم با ارتباط ماورای طبیعت، عالم غیب و ملکوت با انسانی در عالم طبیعت و ناسوت، و خدای تنیستی (توحید در ادیان توحیدی خصوصاً اسلام) است تلازمی است؟ آیا چون در وحی عمومی و خاص با واژه‌های مشترکی ابراز شده، می‌توان نتیجه گرفت تمایزی بین وحی عمومی و خاص نیست، و وحی پدیده‌ای واحد و طبیعی است؟ آیا می‌توان بر اساس تحلیلهای ذوقی و خطابی از «وحی عمومی» قواعدی برای «وحی رسالی» استنتاج کرد؟

آقای طباطبایی در ضمن تفسیر آیات مرتبط با وحی عمومی از جمله در سوره نحل ضمن تصریح به استعمال آنها در وحی غیررسالی، بحث خود را متمرکز در قسمی از وحی الهی می‌کند که خداوند با انبیاء و رسل تکلم کرده است، سپس تصریح می‌کند: «ادب دینی چنین رسم کرده که وحی جز به کلامی که بر انبیاء و رسل القاء می‌شود اطلاق نگردد.»⁷⁷ «وحی» یعنی سخن گفتن خداوند با پیامبران در بیداری یا خواب با الهام یعنی القای معنی به کسی چه از جانب خداوند چه غیر خداوند تفاوت دارد. «الهام» ولو از جانب خداوند به اولیاء (از قبیل مادر موسی، مریم و حواریون) از محل نزاع در بحث وحی رسالی بیرون است. در ضمن برخی احادیث، از «اولیاء مُحَدَّث» یا «مُحَدَّثُونَ» سخن گفته شده،⁷⁸ کسانی که خدا با آنها سخن گفته، اما این وحی نیست. بر همین منوال وحی رسالی با القای غریزه در زنبور عسل و غیر آن تفاوت ماهوی دارد.

ضمناً آقای طباطبایی بر این باور است که وحی الهی به پیامبران — از آدم تا محمد — یک دین واحد را تشکیل می‌دهد: اسلام به معنای عام آن، یعنی تسلیم در برابر خدا. اما شریعت تنها برای پنج پیامبر نازل شد: نوح،

⁷⁶ وَبَسَّأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (إسراء ۸۵)

⁷⁷ المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۶۸ سوره نحل، ج ۱۲، ص ۴۹۲؛ ترجمه فارسی: ج ۱۲، ص ۴۲۳.

⁷⁸ محمد بن یعقوب الكليني، الكافي، كتاب الحجّة، بَابُ أَنَّ الْأَيْمَةَ عَ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۰.

ابراهیم، موسی، عیسی و محمد. محتوای اصلی وحی عبارت است از ایمان به خدا و آخرت، همراه با دعوت به عمل صالح که فعل اخلاقی از اجزای آن است.⁷⁹ ایشان در مواضع مختلف المیزان⁸⁰ در این زمینه بحث کرده است.

۳. وحی امری حقیقی و واقعی

با توجه به اینکه منبع اصلی درباره وحی رسالی قرآن است، پرسش بعدی این است که درباره چه امری سخن می‌گوئیم؟ یک امر اعتباری و قراردادی یا یک امر واقعی در عالم خارج؟ آیا توصیفات وحی در قرآن توصیفات مجازی، استعاره‌ای، تمثیلی و نمادین است یا توصیفات حقیقی و واقعی (البته وقتی قرینه‌ای بر خلاف نباشد)؟ اگر این توصیفات مجازی و نمادین باشد، نوبت به تأویل می‌رسد و قرآن همانند یک کتاب شعر می‌شود، که هر چه گزافه‌تر شیواتر. و نیز اگر اعتباری باشد، منشأ اعتبارش چیست؟

آقای طباطبایی در المیزان در تبیین نزول آیات قرآن تصریح می‌کند که: «آیات قرآنی دلالت دارد بر اینکه این قرآنی که تدریجاً بر رسول خدا (ص) نازل شده متکی بر حقیقی است متعالی و بس بلند که عقول عامه بشر قاصر از درک آن است. ... با حمل آن [وحی] بر اقسامی از استعاره و مجازگویی، قرآن را هم‌پایه یک کتاب شعری کرده‌اند، (که به قول معروف هر چه گزافی‌تر و دروغ‌تر باشد شیرین‌تر و شیواتر است).»⁸¹

و در جایی دیگر از المیزان در تبیین کلام الهی نوشته است: «آن ویژگی‌های مخصوصی که خدای تعالی به انبیای خود داده، و سایر مردم از درک آن عاجز می‌باشند از قبیل وحی، تکلم، نزول روح و ملائکه، دیدن آیات بزرگ الهیه و نیز آنچه که خبرش را به ایشان داده، ... همه اموری است حقیقی، و واقعیاتی است خارجی، نه اینکه انبیاء خواسته باشند در این دعاوی خود مجازگویی کرده باشند، و مثلاً نام قوای عقلانی را که بشر را بسوی خیر دعوت می‌کند، ملائکه گذاشته باشند و نام هر چیزی را که این قوا به ادراک انسان تحویل می‌دهد، وحی نهاده باشند، و مرتبه عالی از این قوا را که افکار خوب و مفید به اجتماع بشری از آن ترشح می‌شود، روح القدس یا روح الامین نامیده باشند، و قوای شهبانی و غضبیه را که در نفس آدمی داعی به سوی شرّ و فساد است، جنّ و یا شیطان خوانده باشند، و افکار پلیدی که اجتماع صالح را به فساد می‌کشاند و یا انسانها را به عمل زشت وای دارند و سوسه و نزع نامیده باشند، و یا اینکه انبیاء در سایر گفته‌های خود مجازگویی کرده باشند. برای اینکه آیات قرآنی و هم‌چنین آنچه از بیانات انبیاء گذشته (ع) که برای ما نقل شده، همه آن آیات، روشنگر این نکته‌اند،

⁷⁹ المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره، ج ۲، ص ۱۵۷-۱۱۱؛ ترجمه فارسی: ج ۲، ص ۲۳۴-۱۶۷.

⁸⁰ از جمله ذیل این آیات: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ (آل عمران ۱۹)؛ قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران ۸۵-۸۴)؛ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (شوری ۱۳)

⁸¹ المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۱۸۵ سوره بقره، ج ۲، ص ۱۹-۱۸؛ ترجمه فارسی: ج ۲، ص ۲۴-۲۳.

که آن حضرات (انبیاء) در مقام مجازگویی نبوده، و نخواسته‌اند حالات درونی خود را با مثل [تمثیل] بیان کنند. در مورد تکلم خدای تعالی ناگزیریم بگوئیم امری است حقیقی، و واقعیتی است خارجی، همان آثاری که بر تکلم‌های خود ما انسانها مترتب می‌شود.⁸²

پس وحی به نظر ایشان، وحی امر حقیقی و متعالی، و واقعیتی خارجی است و بیان تمثیلی حالات درونی پیامبران نیست. به عبارت دیگر توصیفات وحی خاص (وحی پیامبرانه) در قرآن توصیفات حقیقی از واقعیتی خارجی و متعالی است. اگر قرار باشد این توصیفات را حمل بر مجاز کنیم اقامه دلیل لازم است که خداوند اراده مجاز و کنایه کرده است. با چنین مبنایی باب تاویل و تفاسیر ذوقی و خطابی و حمل کلام الهی برای زبان نمادین (زمانی که دلیل کافی برای چنین حملهایی نباشد) مسدود می‌شود. در مورد نقد اینکه انبیاء حالات درونی خود را با تمثیل بیان کرده‌اند به دلیل اهمیت، به زودی در بندی مستقل بحث خواهیم کرد.

۴. وحی گفتاری و گزاره‌ای

وحی رسالی (پیامبرانه) ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم خداوند با انسانهایی برگزیده یعنی پیامبران الهی است. در این ارتباط، گفتاری از خداوند به قلب پیامبرش منتقل می‌شود.⁸³ وحی رسالی وحی گزاره‌ای است.⁸⁴ این گزاره می‌تواند خبری یا انشائی باشد. در این گزاره‌ها خداوند طریق هدایت را به بشر نشان می‌دهد، برنامه سعادت جاودانی را در اختیارش می‌گذارد، و البته به او در دنیا اختیار می‌دهد. اسماء حسناى خود را معرفی می‌کند، قصص پیامبران گذشته را بازمی‌گوید و از آخرت، غیب و ملکوت در حد طاقت بشری پرده برمی‌دارد و به مومنان نیکوکار بشارت بهشت می‌دهد، و کافران و بدکرداران را انداز می‌کند، از رحمت و وسعه خود سخن می‌گوید و اینکه همه از خداوند و به خدا بازمی‌گردند.

آقای طباطبایی به دقت به کلیه این جزئیات پرداخته است. اول وحی «کلام الهی» است. حقیقت کلام فهماندن پیامی به مخاطب و سخن گفتن است. خدا حقیقتاً با پیامبرانش سخن گفته و مقصود خود را به آنها فهمانده است. کلام الهی در زمانی خاص به پیامبرانش القا شده است. محصول این تکلم مستقیم یا غیرمستقیم خداوند با پیامبرانش القای علمی در قلب پیامبر است، علم به یک گزاره. تنها پیامبر است که آن سخن را با گوش جان می‌شنود، و اطرافیان او این تکلم الهی را نمی‌شنوند. به این عبارات به عنوان نمونه توجه کنید:

«قول خدا عبارت است از ایجاد امری که باعث پدید آمدن علمی باطنی در انسان می‌شود، علم به اینکه فلان مطلب چنین و چنان است، حال یا به اینکه خدای تعالی صدایی در کنار جسمی ایجاد کند، و انسانی که پهلوی آن جسم ایستاده، مطلب را بشنود و بفهمد، و یا به نحوی دیگر که ما نه آن را درک می‌کنیم، و نه می‌توانیم کیفیت

⁸² المیزان فی تفسیر القرآن، کلام فی الکلام، ج ۲، ص ۳۱۵-۳۱۴؛ ترجمه فارسی: گفتاری پیرامون تکلم خدای تعالی، ج ۲، ص ۴۷۸-۴۷۷.

⁸³ verbal revelation

⁸⁴ perpositional revelation

تأثیرش را در قلب پیامبر تصور نمائیم، و نمی‌دانیم چگونه خدای تعالی به پیامبری از پیامبران خود می‌فهماند که مثلاً فلان مطلب چنین و چنان است، اما این قدر می‌دانیم که قول و کلام خدا با پیامبر خود، حقیقت معنای قول و کلام را دارد.⁸⁵

«قرآن کلامی است ترکیب شده از الفاظی، و البته آن الفاظ هم دارای معانی حقه‌ای است، ... و پر واضح است که الفاظ، خواندنی و تلاوت کردنی است نه معانی پس رسول خدا (ص) در حینی که به وی وحی می‌شد، هم می‌دید و هم می‌شنید، اما بدون اینکه دو حس بینایی و شنوایی‌اش به کار بیفتد.»⁸⁶ «خدا وحی را برای سخن گفتن با خلق اختیار کرده است.»⁸⁷ «قرآن مجید در چندین جا تصریح می‌کند که کلام خداست، یعنی با همین الفاظ خود از مقام ربوبی صادر شده و پیغمبر اکرم (ص) نیز آن را با همان الفاظ تلقی کرده است.»⁸⁸ «عقیده عمومی مسلمین - که البته ریشه آن همان ظواهر لفظی قرآن است - درباره وحی قرآن این است که قرآن مجید به لفظ خود سخن خداست.»⁸⁹

پس به نظر آقای طباطبایی اولاً خداوند مستقیم یا غیرمستقیم با پیامبرش تکلم کرده است. ثانیاً ما از چگونگی این تکلم اطلاع کافی نداریم. ثالثاً تکلم خداوند با پیامبرش (وحی) لفظی و گزاره‌ای بوده است، یعنی الفاظ و گزاره‌هایی از جانب خدا به قلب پیامبر القا شده است. رابعاً آیات قرآن در همین هیأت لفظی و گزاره‌ای از مقام ربوبی صادر شده است. خامساً قرآن با تک تک الفاظش کلام خداوند است.

۵. اقسام وحی

وحی ارتباط گفتاری خدا با پیامبرانش است. این ارتباط گفتاری می‌تواند مستقیم، از پشت پرده، یا از طریق واسطه‌ای همچون روح القدس یا جبرئیل تحقق یابد. در هر سه قسم وحی، خدا پیام خود را مستقیم یا غیرمستقیم به قلب پیامبر - که در اینجا به معنای نفس است - و نه لزوماً گوش می‌رساند. این ارتباط گفتاری ممکن است در بیداری یا در خواب رخ دهد و از عالم غیب نشئت می‌گیرد. مهم‌ترین مأخذ نکته مذکور آیه ذیل است: وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (شوری ۵۱) ترجمه: «او هیچ بشری را نشاید که خدا با او تکلم کند، مگر به طریق وحی، و یا از وراء حجاب، و یا آنکه رسولی بفرستد پس به اذن خود هر چه می‌خواهد به او وحی کند که خدا بلند مرتبه فرزانه است.»

⁸⁵ المیزان فی تفسیر القرآن، کلام فی الکلام، ج ۲، ص ۳۱۸؛ ترجمه فارسی: گفتاری پیرامون تکلم خدای تعالی، ج ۲، ص ۴۸۴.

⁸⁶ المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۱۹۳ سوره شعراء، ج ۱۵، ص ۳۱۷؛ ترجمه فارسی: ج ۱۵، ص ۴۴۹-۴۴۸. این عبارت به طور کامل در ادامه نقل خواهد شد.

⁸⁷ المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۵۱ سوره شوری، ج ۱۸، ص ۷۴؛ ترجمه فارسی، ج ۱۸، ص ۱۱۰.

⁸⁸ مجموعه آثار، ج ۱، قرآن در اسلام، ص ۳۳.

⁸⁹ مجموعه آثار، ج ۱، قرآن در اسلام، ص ۸۹.

آقای طباطبایی در تفسیر این آیه نوشته است: «تمامی اقسام وحی در کلام خدای تعالی به خدا مستند شده، و فرموده: *إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ* (ما به سوی تو وحی کردیم، هم چنان که به نوح و انبیای بعد از او وحی کردیم. نساء ۱۶۳) و نیز فرموده: *وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ* (قبل از تو نفرستادیم مگر مردانی که به ایشان نیز وحی می‌کردیم. نحل ۴۳). ... هر سه نوع تکلمی که در این آیه ذکر شده، یعنی وحی و تکلم از وراء حجاب و ارسال رسول، نوعی از تکلم با بشر است. ... و معنای آیه این است که: هیچ بشری در این مقام قرار نمی‌گیرد که خدا با او تکلم کند به نوعی از انواع تکلم مگر به یکی از این سه نوع، اول اینکه به نوعی به او وحی کند، دوم اینکه از وراء حجاب با او سخن گوید، و سوم اینکه رسولی [فرشته وحی] بفرستد، و به اذن خود هر چه می‌خواهد وحی کند....

مراد از قسم اول سخن گفتن خفی است، سخن گفتنی که هیچ واسطه‌ای بین خدا و طرف مقابلش نباشد.... قسم اول از تکلم تکلمی است که خدای تعالی با پیامبر اسلام (ص) و بدون واسطه جبرئیل می‌کرد که در آن نه رسول ملکی، یعنی جبرئیل، واسطه بود، و نه هیچ گونه حجابی که فرض شود. دو قسم دیگر سخن گفتنی است که با واسطه انجام می‌شود. «چیزی که هست در یکی واسطه رسول [فرشته وحی] است که وحی را از مبدأ وحی گرفته به پیامبر می‌رساند، و در دیگری آن واسطه حجاب است، که خودش رساننده وحی نیست، ولی وحی از ما و رای آن صورت می‌گیرد. ... کلمه وراء در اینجا به معنای پشت نیست، بلکه به معنای بیرون هر چیزی است که محیط به آن چیز است. و این قسم تکلم (تکلم از ما و رای حجاب) مانند تکلم خدای تعالی با موسی در کوه طور است که در باره‌اش فرموده: *فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ* (همین که نزدیک آن درخت آمد، از کرانه وادی ایمن که در بقعه مبارکه واقع است از درخت ندا شد. قصص ۳۰) و نیز از همین قسم است وحی‌هایی که در عالم رؤیا به انبیاء (ع) می‌شده است. ...

در قسم سوم وحی به توسط رسول - که همان فرشته وحی است - پیام خدا نخست به او داده می‌شود و او هر چه را خدای سبحان اذن داده باشد به پیامبر وحی می‌کند، هم چنان که قرآن کریم در این باره فرموده: *نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ* (روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد. شعراء ۱۹۴) و نیز فرموده: *قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ* (بگو هر کس که دشمن جبرئیل است باید بداند که همو قرآن را به اذن خدا بر قلب تو نازل می‌کند. بقره ۹۷). و در عین حال وحی کننده خدای سبحان است، هم چنان که فرموده: *بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ* (این قرآن که به تو وحی کردیم. یوسف ۳) ... در روایات آمده که رسول خدا (ص) همانطور که با وساطت جبرئیل - که قسم سوم از وحی است - وحی الهی را می‌گرفت، همچنین گاهی در خواب - که از مصادیق قسم دوم است - آن را دریافت می‌کرد، و گاهی هم بدون واسطه آن را تلقی می‌فرمود که همان قسم اول است.^{۹۰}

^{۹۰} المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۵۲-۵۱ سوره شوری، ج ۱۸، ص ۷۵-۷۳؛ ترجمه فارسی، ج ۱۸، ص ۱۱۰-۱۰۸.

بنابراین از منظر آقای طباطبایی اولاً وحی به پیامبر خاتم منحصر در واسطگی روح الامین یا جبرئیل یا القا از ورای حجاب یعنی در خواب نیست. پیامبر بدون این دو نوع وساطت، در بیداری مستقیماً هم کلام الهی را اخذ کرده است. بنابراین پیامبر خاتم هر سه قسم وحی را دریافت کرده است، یعنی هم مستقیماً بدون وساطت جبرئیل و در بیداری، هم از ورای حجاب یعنی در خواب، و هم به وساطت جبرئیل. ثانیاً هر سه نوع وحی از ناحیه ربوبی بوده است. جبرئیل امانت‌داری امین در انتقال وحی الهی به قلب پیامبر بوده است، آن‌چنان‌که وحی که پیامبر در رؤیای صادقه می‌دیده و می‌شنیده نیز همانند وحی زمان بیداری از جانب خداوند بوده است. ثالثاً پیامبر وحی الهی را با قلب خود دریافت می‌کرده است، نه لزوماً با گوش خود. یعنی الفاظ قرآن به نفس پیامبر (قلب ایشان) القا می‌شده است. واضح است که این القا فراتر از ظرفیت دانش بشری است.

۶. وحی یا شعور مرموز

پیامبر در فرآیند تلقی وحی به دانشی دست می‌یابد فراتر از حس و عقل، نوعی آگاهی درونی که به او امکان می‌دهد واقعیت‌های غیرمادی را ببیند و بشنود. این آگاهی برخاسته از فطرت پیامبر نیست که با دیگر انسانها مشترک است، بلکه نوری الهی است که قلب او را روشن می‌سازد و توان تشخیص حق از باطل را به او می‌بخشد. وحی ماهیتی متافیزیکی، الهی و ماوراءطبیعی دارد. آقای طباطبائی در اینجا نکته‌ای ابتکاری دارد که عنوان یکی از کتب فارسی اوست. او همانند دیگر فلاسفه مسلمان وحی را نوعی شعور یا ادراک می‌داند، اما شعوری ورای ادراک عقلی، شعوری مرموز و ناشناخته برای انسان مانوس با عالم مادی و ادراک‌های حسی و عقلی.

آقای طباطبایی برای نخستین بار در جلد دوم المیزان در سال ۱۳۳۴ این «شعور مرموز» را این‌گونه معرفی کرده است: «اول اجتماع انسانی همانطور که به سوی تمدن می‌رود به سوی اختلاف هم می‌رود. دوم این اختلاف که قاطع الطریق سعادت نوع است با فورمولهای عقل فکری و قوانین مقرر آن از بین نمی‌رود و نخواهد رفت. سوم تنها رافع این اختلاف، شعور نبوی است، که خدای سبحان آن را به آحادی از انسانها می‌دهد، و بس. چهارم سنخه این شعور باطنی که در انبیاء هست غیر سنخه شعور فکری است که همه عقلا از انسانها در آن شریکند. پنجم این «شعور مرموز» در ادراک عقائد و قوانین حیات بخشی که سعادت حقیقی انسانها را تضمین می‌کند، دچار اشتباه نمی‌شود.»⁹¹

ایشان مؤیداتی برای این شعور مرموز از فلاسفه گذشته و جدید ذکر می‌کند. عین عبارت ایشان: «این شعور از سنخ شعور فکر نیست، به این معنا که آن نتایج فکری که انسان از راه مقدمات عقلیه‌اش به دست می‌آورد، غیر شعور نبوی است، و طریق آن غیر طریق این است. و روان‌کاوانی که پیرامون

⁹¹ المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره، کلام فی النبوة، بحث اجتماعی، [نتیجه بحث]، ج ۲، ص ۱۵۷؛ ترجمه فارسی، ج ۲، ص

خواص نفس بحث می‌کنند شکی در این معنا ندارند که در آدمی شعوری هست نفسی و باطنی، که چه بسا در آحادی از افراد انسان پیدا می‌شود، و دری از غیب به رویش می‌گشاید از عالمی که ورای این عالم است و در نتیجه به عجاییب از معارف و معلومات دست می‌یابد، ورای آنچه در دسترس عقل و فکر است، و تمامی علمای نفس چه قدمای دانشمندان اسلامی خودمان، و چه روان‌کاوان عصر حاضر در اروپا از قبیل جمنز انگلیسی و غیره به این حقیقت تصریح کرده‌اند. پس معلوم شد که باب وحی نبوی غیر باب فکر عقلی است.⁹²

مراد ایشان از قدما امثال فارابی، ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا است. مراد ایشان از جمنز انگلیسی، ویلیام جیمز آمریکایی (۱۸۴۲-۱۹۱۰) پدر روان‌شناسی مدرن و نویسنده کتاب «انواع تجربه دینی: مطالعه‌ای در طبیعت انسان» است.⁹³ مرتضی مطهری در مباحث نبوت خود در سال ۱۳۴۸ به مأخذ اطلاعش از دیدگاه ویلیام جیمز اشاره کرده است: سیر حکمت در اروپای محمدعلی فروغی (۱۲۵۶-۱۳۲۱).⁹⁴ فروغی در جلد سوم سیر حکمت در اروپا که در سال ۱۳۲۰ منتشر شده نوشته است:

«ویلیام جمنز آمریکایی است، اما چون سرچشمه معارف آمریکا همان علم و حکمت اروپاست، اگر تعلیمات او را ضمن سیر حکمت اروپائیان بیان کنیم بی‌مناسبت نیست. ... ویلیام جمنز در ضمن آزمایش‌ها و مطالعات علمی در روان‌شناسی به اموری برخورد که او را به احوال باطنی انسان و اتصال او به مبادی عالیّه متوجه ساخت و در آن باب جستجوها و تحقیقات نمود و آن جمله را در کتابی درج کرد که از تصنیف‌های مهم او شمرده می‌شود و عنوانش به ترجمه تحت لفظی چنین است: انواع تجربه دینی. ... ولیکن از تجربه مرادش سیر در امور و ادراک آن‌هاست و از دین مرادش حالی است که برای انسان دست می‌دهد که خود را به مبدأ یا به نفوس عالیّه مرتبط و متصل می‌یابد.»⁹⁵

آقای طباطبایی در جای دیگر هم از نظریه تجربه دینی ویلیام جیمز به نیکی یاد کرده است.⁹⁶ البته ایشان بر خلاف جیمز، وحی را معادل تجربه دینی نمی‌داند. اما از این که دانشمندی بر اساس علوم جدید امر دینی را به رسمیت شناخته شادمان است. نکته بدیع نظریه وحی به مثابه شعور مرموز در مقایسه با دیدگاه فلاسفه مسلمان (مشخصاً فارابی) درباره وحی این است که اگرچه وحی از سنخ علم و ادراک و شعور است، اما ادراکی ماورای

⁹² المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره، کلام فی النبوة، بحث اجتماعی، ج ۲، ص ۱۵۴-۱۵۳؛ ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۲۲۹.

⁹³ William James, *The Varieties of Religious Experience: A Study in Human Nature* (1902).

⁹⁴ «فلاسفه قدیم که در باب «نفس» صحبت می‌کردند این استعداد [دینی] را پذیرفته‌اند. امروز هم این قدر من می‌توانم عرض بکنم که عده‌ای از اکابر روانشناس‌های امروز این را پذیرفته‌اند، از جمله ویلیام جیمز است که مرحوم فروغی در کتاب سیر حکمت در اروپا (جلد سوم) این مطلب را از او نقل کرده است.» (مرتضی مطهری، نبوت، بحث‌های انجمن اسلامی پزشکان، ص ۲۲، تهران، صدرا، ۱۳۸۸؛ مجموعه آثار، ج ۴، تهران: صدرا، ۱۳۹۰، ص ۲۹۸)

⁹⁵ محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا از آغاز سده هفدهم تا پایان سده هجدهم، تهران: زوار، ۱۳۳۲، ج ۳، ص ۲۳۱-۲۳۰ و ۲۳۸. کتاب

ویلیام جیمز چندین دهه بعد به فارسی ترجمه شده است، ابتدا شش فصل آن: ویلیام جیمز، دین و روان، ترجمه مهدی قانعی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲؛ و بعد به طور کامل: ویلیام جیمز، تنوع تجربه دینی، ترجمه حسین کیانی، تهران: حکمت، ۱۳۹۱.

⁹⁶ مجموعه آثار، ج ۸: مجموعه رسائل، ج ۱، وحی یا شعور مرموز، ص ۱۴۷.

ادراک عقلی است، یعنی با عقل بشری قابل تبیین نیست، شعوری مرموز است. شعور مرموز در مقابل شعور معلوم است. شعور معلوم از سنخ معقولات و حقایق کلیه است که توسط عقل بشری قابل درک است. اما شعور مرموز توسط هیچ بشری حتی فلاسفه نیز قابل درک نیست.⁹⁷

۷. خطاناپذیری وحی

وحی به مثابه‌ی شعور مرموز، به‌طور بنیادین از ادراک عقلی یا عقلانی و نیز از سرشت طبیعی انسان متمایز است. فهم عقلانی خطاناپذیر است و تحت تأثیر عوامل بیرونی و عاطفی قرار می‌گیرد. در مقابل، وحی خطاناپذیر است، دانشی اکتسابی نیست، بلکه «علم حضوری» است. وحی از وضعیت روانی یا جسمانی پیامبر تأثیر نمی‌پذیرد. از آنجا که وحی حامل پیام سعادت حقیقی انسان است، خداوند انتقال آن را به‌گونه‌ای تضمین می‌کند که از خطا و تحریف انسانی مصون باشد.⁹⁸ پیام الهی دقیقاً همان‌گونه که خواسته‌ی خداست به پیامبر می‌رسد و بی‌کم‌وکاست و بدون فراموشی بخشی از آن به دیگران منتقل می‌شود. شیطان اجازه‌ی نفوذ به ذهن پیامبر نداشته است.⁹⁹ عصمت پیامبر در باب وحی همه‌ی مراحل دریافت، حفظ و ابلاغ را در بر می‌گیرد. حتی در اعمال، به جهت اسوه بودن، پیامبر از خطا و گناه محفوظ است.¹⁰⁰

آقای طباطبایی در جلد دوم المیزان بر خطاناپذیری وحی دلیل عقلی اقامه کرده است: «امور خارجی از این جهت که خارجی هستند دچار خطا و غلط نمی‌شوند، به این معنا که در وجود خارجی خطا و غلط نیست، چون پر واضح است که آنچه در خارج است همان است که در خارج هست، و خطا و غلط جایش ذهن است، به این معنا که گاهی علوم تصدیقی و فکری با خارج تطبیق نمی‌کند، و گاهی می‌کند، آنجا که تطبیق نمی‌کند می‌گوئیم: فلان مطلب غلط و اشتباه، و یا فلان خبر دروغ است، و آنجا که تطبیق می‌کند، می‌گوئیم صحیح و راست است. و وقتی فرض کردیم که آن چیزی که انسانها را به سوی سعادت و رفع اختلاف ناشی از اجتماعش هدایت می‌کند، ایجاد و تکوین است، قهراً باید اشتباه و خطایی در هدایتش مرتکب نشود، نه در هدایتش، و نه در وسیله هدایتش، که همان روح نبوت و شعور مرموز وحی است، پس نه تکوین در ایجاد این شعور در وجود شخص نبی اشتباه می‌کند، و نه خود این شعور که پدیده تکوین است، در تشخیص مصالح نوع از مفاسد آن و سعادتش از شقاوت دچار غلط و اشتباه می‌شود، و اگر فرض کنیم خطا و غلطی در کارش باشد واجب است که تکوین این نقیصه را با امری که مصون از غلط و اشتباه است تدارک و جبران کند، پس واجب است بالأخره

⁹⁷ بحث تطبیقی بین وحی یا شعور مرموز طباطبایی با نظر فارابی، ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا درباره وحی مجال و مقالی دیگر می‌طلبند.

⁹⁸ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر ۹)

⁹⁹ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (حج ۵۲)

¹⁰⁰ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب ۲۱)

کار تکوین در این خصوص منتهی به امری شود که خطا و غلط در آن فرض نداشته باشد. پس روشن گردید که روح نبوی به هیچ چیزی تعلق نمی‌گیرد، مگر آنکه عصمت همراه او هست و عصمت همان مصونیت از خطا در امر دین و شریعت تشریح شده است، و این عصمت همانطور که در سابق هم اشاره کردیم غیر عصمت از معصیت است، چون این عصمت مربوط به تلقی وحی از خدای سبحان است، و آن عصمت مربوط به مقام عمل و عبودیت است، و مرحله سومی هم هست که آن عبارت است از عصمت در تبلیغ وحی، و این دو قسم اخیر هر دو در طریق سعادت انسان تکوینی قرار دارند و بطور تکوین هم قرار دارند، و چون گفتیم خطا و غلطی در تکوین نیست، پس هیچ پیغمبری در گرفتن وحی و هم در مرحله تبلیغ خطا ندارد.¹⁰¹

بنا بر تبیین فلسفی آقای طباطبایی وحی که همان شعور مرموز باشد خطاناپذیر است، چرا که خطا در تطبیق ذهن و عین صورت می‌گیرد و امر تکوینی که عین خارجیت است و با علم حضوری ادراک می‌شود خطا راه ندارد. این خطاناپذیری در سه ناحیه است: یکی در تلقی وحی از خداوند یا از جبرئیل، و دیگری در حفظ وحی تلقی شده، و سوم در ابلاغ وحی به مردم. ناحیه دیگری هم هست که آن عدم معصیت است و مربوط به اعمال و سجایای پیامبر است که از آن به أسوه بودن ایشان تعبیر می‌شود. این نواحی عصمت را نباید با هم خلط کرد. اگر وحی در اخذ از خداوند و جبرئیل، در حفظ آن، و در ناحیه تبلیغ وحی مصون از خطاست، معنایش حجیت معرفت‌شناختی وحی است، یعنی وحی منبعی مستقل از حس و عقل طریق مطمئنی برای شناخت معارف مرتبط با هدایت و رستگاری انسان است. واضح است که این قلمرو ماورای درک حس و عقل است. این نتیجه به غایت مهمی است.

۸. انزال دفعی حقیقت قرآن و تنزیل تدریجی تفصیلی لفظی وحی

آقای طباطبایی در جلد دوم المیزان در ضمن بیان تفاوت انزال دفعی و تنزیل تدریجی قرآن نکات مهمی درباره حقیقت غیرلفظی و تفصیل لفظی قرآن مطرح کرده که علیرغم طولانی بودن به دلیل اهمیت نقل و سپس شرح می‌کنم: «فرق میان انزال و تنزیل این است که انزال به معنای نازل کردن دفعی و یک‌پارچه است، و تنزیل به معنای نازل کردن تدریجی است. ... در آیاتی که می‌گوید قرآن در ماه رمضان و یا در شبی از شبهای آن نازل شد تعبیر به انزال آمده، که دلالت بر نازل کردن یک‌پارچه قرآن دارد، و در هیچ یک از آن‌ها تعبیر به تنزیل نیامده، مثلاً یک جا فرموده: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ (ماه رمضان ماهی که در آن قرآن نازل شده است. بقره ۱۸۵) جای دیگر فرموده: حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ (حم سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را در شبی با برکت نازل کردیم. دخان ۳) و در جای دیگر فرموده: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (ما آن را در شب قدر نازل کردیم. قدر ۱).

¹⁰¹ المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره، کلام فی النبوة، بحث اجتماعی، ج ۲، ص ۱۵۶-۱۵۵؛ ترجمه فارسی: ج ۲، ص ۲۲۲.

و این تعبیر و نازل شدن يك پارچه به دو اعتبار می‌تواند باشد، یکی به اعتبار اینکه مجموع و روی هم رفته قرآن و یا بعضی از آن يك پارچه و يك دفعه نازل شده هر چند که تك تك آیاتش به تدریج نازل شده باشد. ... دوم به اعتبار اینکه کتاب ما و رای آنچه ما با فهم عادی خود از آن می‌فهمیم، که معلوم است فهم عادی ما مستلزم آن است که آیاتش را جدا جدا تدبر کنیم، و خود هم جدا جدا و به تدریج نازل شود، حقیقت دیگری دارد که به لحاظ آن حقیقت امری واحد و غیر تدریجی است، و نزولش به انزال - يك دفعه- است، نه تنزیل (نزول بتدریج) ...

بنا بر اعتبار دوم ... مساله تفصیل و جداسازی امری است که بعدها بر کتاب خدا عارض شده است و قبلا به این صورت نبوده است. کتاب به خودی خود چیزی است، و تفصیلی که عارض بر آن شده چیزی دیگر. ... حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (حم سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را کتابی خواندنی و عربی کردیم، تا شاید شما تعقل کنید، و گرنه آن کتاب در کتابی اصلی بود، که نزد ما مقامی بلند و فرزانه دارد. زخرف ۴-۱) چون این آیه ظهور در این معنا دارد که قرآن قبلا در کتاب مبینی بوده که خواندنی و عربی نبوده، و بعدها خواندنی و عربی شده، و لباس الفاظ آن هم به واژه عربیت پوشیده، تا مردم آن را بفهمند و گرنه همین کتاب قبلا در امّ الکتاب، که نزد خدا مقامی بلند داشته است، بوده مقامی که دست خرد بدان نمی‌رسد، کتابی که حکیم است، یعنی مانند کتاب قرآن آیه آیه و سوره سوره نیست.

و آیات شریفه إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (محققا قرآنی است ارجمند در نامه‌ای نهفته، جز پاك شدگان به آن دسترسی نیابند نازل کردنی از پروردگار جهانیان است. واقعه ۸۰-۷۷) نیز در سیاق آیه سوره زخرف است، چون از ظاهر آن به خوبی برمی‌آید، قرآن کریم در کتاب مکنون و پنهان از دید بشر قرار داشته، در کتابی که جز پاکان کسی با آن تماس ندارد، و از آن کتاب که نزد ربّ العالمین است نازل شده است، و اما قبل از نازل شدن موقعیتی در کتاب مکنون داشته، مکنون از اغیار همان که در آیه سوره زخرف امّ الکتابش خوانده، و در سوره بروج لوح محفوظش نامیده و فرموده: بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (آن قرآنی مجید است که در لوح محفوظ قرار دارد. سوره بروج آیه ۲۲)

بلکه این لوح از این جهت محفوظ است که دگرگونی در آن راه ندارد، و معلوم است قرآنی که باید به تدریج نازل شود (چون به عالمی نازل می‌شود که زمان و تدرج بر همه آن حاکم است) هرگز از ناسخ و منسوخ و از تدریج خالی نیست و این تدرج خود نوعی تبدل است، پس کتاب مبین که اصل قرآن است و خالی از تفصیل و تدرج است، امری است غیر این قرآن نازل شده، و قرآن به منزله لباسی است برای آن امر. و همین معنا یعنی اینکه قرآن، نازل شده و بشری شده کتاب مبین (که ما آن را حقیقت کتاب می‌نامیم) باشد، و به منزله لباسی باشد برای اندام صاحب لباس، و مثال باشد برای حقیقت و نیز به منزله مثل باشد برای غرض صاحب کلام،

خود مصحح آن است که احیاناً آن حقیقت را هم قرآن بنامیم.¹⁰²

نزول قرآن در ماه رمضان و شب مبارک قدر «انزال» بوده (نزول دفعی و یکپارچه) نه تنزیل (نزول تدریجی). از سوی دیگر با دو مقام درباره قرآن مواجهیم: مقام احکام و مقام تفصیل که دومی بعد از اولی است. از جانب سوم قرآن از کتاب مکنون و لوح محفوظ بر قلب پیامبر نازل شده است. جمع این امور به این صورت است که انزال دفعی قرآن (در ماه رمضان و شب مبارک قدر) با نزول دفعی حقیقت قرآن (مقام احکام) به کتاب مکنون و لوح محفوظ صورت گرفته است. در این مرحله لفظ و تفصیل به آیات و فهم بشری در کار نیست. در مرحله دوم تنزیل تدریجی به قلب پیامبر صورت گرفته است. آن حقیقت واحد اکنون لباس لفظ پوشیده، در حد فهم بشری درآمده و به آیات تفصیل یافته است. این دو مرحله می‌تواند حاکی از دو نزول واقعی خارجی، یا حاکی از دو مرحله در فهم ما باشد، یکی فهم ظاهری و دیگری فهم باطنی.

ما درباره حقیقت قرآن قبل از تنزیل به قلب پیامبر که در لوح محفوظ و کتاب مکنون بوده و هنوز لباس تفصیل و لفظ و فهم بشری نپوشیده بوده، جز اندکی آیات قرآن هیچ نمی‌دانیم و اصولاً این مقام غیبی فراتر از عقل بشری و خارج از محل بحث است. محل بحث، قرآنی است که از مقام احکام و آن مقام متعالی به تدریج در لباس لفظ و در قالب آیات در حد فهم بشری به قلب پیامبر نازل شده است. چه حقیقت قرآن (مقام احکام و انزال دفعی یکپارچه) چه در لباس لفظ و تفصیل به آیات (آنچه آنرا قرآن می‌نامیم، همین مصحف) منحصرأ کار خداوند است و حتی فرشتگان مقرب از جمله جبرئیل در آن نقشی جز انتقال به قلب پیامبر به اذن الله نداشته‌اند. درباره نقش پیامبر در فرایند وحی در بند بعدی بحث خواهیم کرد.

۹. نقش پیامبر در وحی الهی

آیا خداوند بلاواسطه (یا با واسطه جبرئیل) وحی را به قلب محمد بن عبدالله القامی کرده و پیامبر هیچ نقشی در لفظ و معنی قرآن نداشته، و قرآن چه در لفظ و چه در معنی کلام خداست؟ یا این که پیامبر در تلقی وحی منفعل نبوده، بلکه نقش فاعلی داشته، یعنی معنی از جانب خداست، اما الفاظ ساخته پیامبر است؟ یا اینکه نقش فاعلی پیامبر بیش از این بوده، یعنی معنی و لفظ قرآن هر دو به اذن الله تولید ایشان است؟ البته پیامبر هم مخلوق خداوند است پس قرآن هم ساخته پیامبر و همزمان مخلوق خداست و به هر دو باید نسبت داد؟ و از این هم بالاتر، آیا شخصیت بشری محمد بن عبدالله در محتوای آیات تاثیر مستقیم داشته چنان که این تفاوت را در آیات مکی و مدنی می‌توان مشاهده کرد؟ آیا قرآن حقیقتاً کلام محمد و مجازاً کلام خداست؟

این پرسش‌ها از مهمترین نقاط فارق رویکرد سنتی و مدرن به وحی اسلامی است. رویکرد سنتی وحی را شش دانگ الهی می‌داند و پیامبر را گیرنده، تلقی کننده پیام، و ابلاغ کننده آن به مردم می‌داند و نه سازنده و مؤلف

¹⁰² المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۱۸۵ سوره بقره، ج ۲، ص ۱۸-۱۵؛ ترجمه فارسی: ج ۲، ص ۲۳-۱۸.

آن. قرآن کلام الله است حقیقتاً و حضرت محمد بن عبدالله (ص) پیامبر و پیام‌رسان الهی بوده است و توصیف قرآن به کلام محمد نادرست است. در رویکرد مدرن شخصیت بشری محمد بن عبدالله به نحوی از انحاء در تکوین وحی دخالت دارد و او به نحوی پیام‌ساز است. منفعل نیست، فاعل بلکه فعال است. لذا وحی حقیقتاً کلام محمد و مجازاً کلام الله است.

آقای طباطبایی در عباراتی که عیناً از میزان نقل می‌کنم، هرگونه دخالت پیامبر در تکوین وحی را نفی کرده است. ایشان آیات *وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ* (این قرآن کتابی است که از ناحیه پروردگار جهانیان نازل شده، و آن را روح الامین نازل کرده، به قلب تو تا از بیم دهندگان باشی، به زبان عربی واضح. شعرا ۱۹۵-۱۹۶) را چنین تفسیر کرده است: «تنزیل خدای تعالی به این است که چیزی را که نزدش می‌باشد به موطن و عالم خلق و تقدیر فرود آورد، چون همواره خود را در مقامی بلند دانسته و به اوصافی چون علی، عظیم، کبیر، متعال، رفیع الدرجات و قاهر فوق بندگان ستوده، در نتیجه وقتی او موجودی را ایجاد می‌کند و به عالم خلق و تقدیر در می‌آورد و یا به عبارت دیگر از عالم غیب به عالم شهادت می‌آورد، در حقیقت تنزیلی از ناحیه او محسوب می‌شود.... مراد از روح الامین جبرئیل (ع) است، که فرشته وحی می‌باشد. ... و اگر جبرئیل را امین خواند، برای این بود که دلالت کند بر این که او مورد اعتماد خدای تعالی و امین در رساندن رسالت او به پیامبر او است، نه چیزی از پیام او را تغییر می‌دهد و نه جابجا و تحریف می‌کند، نه عمداً و نه سهواً و نه دچار فراموشی می‌گردد، هم چنان که توصیف او در جای دیگر به روح القدس نیز به این معانی اشاره دارد، چون او را منزّه از این گونه منقصت‌ها معرفی می‌کند.

ضمیر در «نَزَلَ بِهِ» به قرآن برمی‌گردد، بدان جهت که کلامی است ترکیب شده از الفاظی، و البته آن الفاظ هم دارای معانی حقه‌ای است، نه اینکه به قول بعضی از مفسرین آنچه جبرئیل آورده تنها معانی قرآن بوده باشد و رسول خدا (ص) آن معانی را در قالب الفاظ ریخته باشد، البته الفاظی که درست آن معانی را حکایت کند. زیرا همانطور که معانی از ناحیه خدا نازل شده، الفاظ هم از آن ناحیه نازل شده است. به شهادت آیات زیر که به روشنی این معنا را می‌رسانند، از آن جمله فرموده: *فَإِذَا قَرَأَهُ قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ* (چون آن را می‌خوانیم تو نیز خواندنت تابع خواندن ما باشد. قیامت ۱۸) و نیز فرموده: *تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ* (این‌ها آیات خداوند که ما به حق بر تو می‌خوانیم. آل عمران ۱۰۸ و جاثیه ۶) و نیز آیاتی دیگر، و پر واضح است که الفاظ، خواندنی و تلاوت کردنی است نه معانی. بی‌پایه‌تر از قولی که نقل کردیم، قول کسی است که گفته: قرآن، هم به الفاظش و هم به معنایش از منشآت رسول خدا ص بوده، که آن را يك مرحله از قلب آن جناب [پیامبر]، که نام آن مرحله روح الامین است، القاء کرده به مرحله دیگر نفس که نامش قلب است.¹⁰³

¹⁰³ میزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۱۹۳ سوره شعراء، ج ۱۵، ص ۳۱۷-۳۱۶؛ ترجمه فارسی: ج ۱۵، ص ۴۴۹-۴۴۷.

در پاورقی ترجمه فارسی میزان، تفسیری که معنای قرآن را به جبرئیل و لفظ آن را به پیامبر نسبت داده «روح المعانی» معرفی شده،¹⁰⁴ اما تفسیری که معنی و لفظ را هر دو به پیامبر نسبت داده معرفی نشده است. عنوان کامل این تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی» مشهور به تفسیر آلوسی در سی جلد تالیف سید محمود آلوسی بغدادی (۱۲۷۰-۱۲۱۷ ق) است. آلوسی در عقیده سَلَفی و در مذهب شافعی بوده است. لازم به ذکر است که آلوسی در تفسیر خود چند قول در این زمینه ذکر کرده که ماحصل آن این است:

«قول [اول] بعضی از بزرگان سلف: جبرئیل الفاظ قرآن را که از خداوند شنیده است بدون تغییر به پیامبر (ص) منتقل کرده است. [قول دوم بدون ذکر قائل] خداوند به جبرئیل معانی قرآنی را القا کرده و او آنها را به الفاظ عربی تعبیر کرده و سپس به پیامبر (ص) القا کرده است. [قول سوم بدون ذکر قائل] جبرئیل معانی قرآن را بر پیامبر (ص) نازل کرده و پیامبر (ص) معانی القا شده را به زبان عربی تعبیر کرده است. بعضی به این قول [سوم] قائل شده‌اند و آیه [۱۹۳ شعراء] را دلیل بر آن گرفته‌اند، در حالی که این قول مرجوح است. بر همین منوال قول [دوم] که خداوند معانی قرآنی را به جبرئیل القاء کرد و او آنها را به قالب لفظ در آورد [نیز مرجوح است]. قول راجح [قول اول] است که الفاظ [قرآن] همانند معانی آن [هر دو] از خداوند عزوجل است، و جبرئیل هیچ مداخلیتی در آن [معنی و لفظ وحی] نداشته است و پیامبر (ص) آن را شنیده و با قوای قدسی الهی هضم کرده، نه مانند آنچه مردم از او می‌شنیدند؛ و قوای بشریش آن گاه منفعل می‌شده است، لذا آنچه بر بدن شریفش ظاهر می‌شد ظاهر شده است.»¹⁰⁵

در نتیجه هر دو قول مرجوح در میزان منقول از تفسیر آلوسی است. اما آلوسی هم مانند صاحب میزان این دو قول را مرجوح دانسته، و خود شخصا همانند قاطبه مسلمین معنی و لفظ قرآن را الهی می‌داند، بی آن که جبرئیل یا پیامبر (ص) کمترین فاعلیتی در تولید آن داشته باشند. آلوسی قائل مشخصی برای این دو قول نقل نکرده است.¹⁰⁶

آقای طباطبایی در «قرآن در اسلام» آخرین کتابش درباره وحی قولی را که این گونه نقل کرده: «طبق توجیه گذشته پیغمبر اکرم (ص) افکار پاک که به ذهنش خطور می‌کرد سخن خدا نامیده و معنی اش این است که این رشته افکار مانند افکار دیگرش از آن خودش و تراوش مغز خودش بود ولی این افکار ویژه برای اینکه پاک و مقدس بود به خدا نسبت داده شد و بالاخره این افکار نسبت طبیعی به پیغمبر اکرم (ص) [و] نسبت تشریفی بخدا دارند» این گونه

¹⁰⁴ روح المعانی، ج ۱۹ ص ۱۲۱. میزان فارسی، ج ۱۵، ص ۴۴۸. این نشانی در میزان عربی به چشم نمی‌خورد.

¹⁰⁵ السید محمود آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ذیل آیات ۱۹۴-۱۹۳ سوره شعراء، ج ۱۹، ص ۱۲۱ (طبع

مصر، ادارة الطباعة المنيرية، بی تا، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا؛ ج ۱۹، ص ۲۷۰-۲۶۹ (تحقیق ماهر حبوش، بیروت: مؤسسه

الرساله، ۲۰۱۰)

¹⁰⁶ به تبارشناسی این دو قول در مقاله بعدی اجمالا اشاره می‌شود.

نقد می‌کند:

«ولی قرآن مجید صریحا و جدا در آیات تحدی، نسبت خود را بلفظه از پیغمبر اکرم (ص) و از هر بشر دیگر بکلی نفی می‌کند. می‌گوید (یونس ۳۸ و هود ۱۳) اگر سخن بشر است سخنی همانند آن در هر بابی که قرآن سخن گفته از معارف اعتقادی، اخلاق، احکام، قصص، حکمت و موعظه بیاورند و در این باره از هر جایی که می‌خواهند استعانت و استمداد جویند وقتی که نتوانستند، بدانند که سخن خداست نه سخن بشر، و اگر جن و انس (اسراء ۸۸) دست به دست هم داده برای این کار قیام کنند نخواهند توانست نظیر قرآن را بیاورند. می‌گوید: اگر می‌گوئید قرآن سخن محمد است از کسی دیگر که در مشخصات زندگی مانند اوست: یتیم، تربیت‌نندیده، درس نخوانده، نوشتن یادنگرفته، در محیط‌های تاریکی مانند محیط جاهلیت بزرگ شده مانند این کتاب یا سوره‌ای از سوره‌های آن را بیاورید. (بقره ۲۳) می‌گوید: چرا در آیات قرآنی که در مدت ۲۳ سال نزول هیچ‌گونه تغییر و اختلافی در اسلوب بیان و لفظ و معنای خود پیدا نکرده درست تدبر نمی‌کنند و اگر سخن بشر نه سخن خدا بود، قطعاً محکوم نظام طبیعت می‌شد و تحول و تغییر و اختلاف در آن پدید می‌آمد. (نساء ۸۲)»

و نتیجه می‌گیرد: «بدیهی است این بیانات با نسبت تشریفی سازگار نیست و قرآن را تنها کلام خدا معرفی می‌کند.»

107

در قطعه فوق آقای طباطبایی در مقام نقد نظر طبیعت‌گرایان درباره وحی و قرآن و پیامبر است. ظاهراً مراد ایشان آراء سر سید احمد خان هندی (۱۸۹۸-۱۸۱۷) است.¹⁰⁸ این دسته از طبیعت‌گرایان که ظاهراً دئیست هستند، مدعی هستند آنچه پیامبر به عنوان وحی و کلام خدا و قرآن تحویل مسلمانان داده است، ساخته ذهن خود اوست و چون افکار پاک و مقدسی می‌پنداشته به خداوند نسبت داده است. در حقیقت این افکار (یعنی محتوای وحی و قرآن) نسبت طبیعی به پیامبر و نسبت تشریفی به خدا دارند. مراد از نسبت طبیعی اضافه حقیقی از قبیل نسبت مصنوع به صانع است و مراد از نسبت یا اضافه تشریفی در علم بلاغت تعظیم و تکریم مضاف است از قبیل بیت الله (خانه خدا) که تشریف و تکریم کعبه¹⁰⁹ است و به معنای ملکیت حقیقی آن نیست، یا ناقه الله¹¹⁰ تکریم ناقه صالح است نه به معنای اینکه ناقه مملوک خداوند است، یا روح الله¹¹¹ تشریف و تکریم عیسی مسیح است نه به معنای حقیقی روح خداوند. طبیعت‌گرایان وحی و قرآن را از باب تشریف و تعظیم به خدا

107 مجموعه آثار، ج ۱، قرآن در اسلام، ص ۹۳-۹۲.

108 کتاب اصلی سر سید احمد خان «تفسیر القرآن وهو الهدی والفرقان» به زبان اردو نگاشته شده است. تفسیر سوره حمد و بقره آن توسط سید محمدتقی فخر داعی گیلانی در دو بخش در اوایل دهه سی شمسی به فارسی ترجمه و در تهران منتشر شده است.

109 مائده ۹۷.

110 اعراف ۷۳، هود ۶۴، و شمس ۱۳.

111 إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ (نساء ۱۷۱)

نسبت می‌دهند تا ظاهراً شأن وحی و قرآن را افزایش دهند، حال آن که در واقع خالق و مولد و صانع حقیقی وحی و قرآن به نظر ایشان محمد بن عبدالله است.

آقای طباطبایی مفصلاً این قول را نقد می‌کند. به نظر ایشان قرآن الفاظ خود را منحصر از جانب خدا می‌داند و انتساب آن را به پیامبر صریحاً نفی می‌کند. ایشان بر این مدعا سه دلیل اقامه می‌کند: اول آیات تحدی، دوم از باب اینکه حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد است، چرا افراد مشابه محمد بن عبدالله در یتیم بودن، مکتب نرفتن، و بزرگ شدن در محیط عرب جاهلی قادر به آوردن آیاتی شبیه قرآن نیست؟ سوم در آیات قرآن در طول بیست و سه سال نزول هیچ‌گونه تغییر و اختلافی در محتوا، اسلوب بیان، لفظ و معنا مشاهده نمی‌شود. اگر سخن خدا نبود و فرضاً سخن شخصیت بشری محمد بن عبدالله بود محکوم نظام طبیعت می‌شد و تحول و تغییر و اختلاف در آن پدید می‌آمد. دلیل اول قرآنی صرف و ادله دوم و سوم قرآنی و ارشاد به حکم عقل است. نتیجه ایشان صریح و روشن است: آیات قرآن، وحی و قرآن را تنها کلام خدا معرفی می‌کند. یعنی قرآن حقیقتاً کلام الله است نه اینکه قرآن حقیقتاً مخلوق و مصنوع و تولید محمد بن عبدالله بوده باشد و از باب تشریف و مجاز به خداوند نسبت داده شده باشد.

۱۰. پیامبر انسانی، پیام الهی

پیام یا وحی امری الهی است و پیامبر یا رسول انسانی است همانند دیگر آدمیان. دیدگاه آقای طباطبایی درباره پیام و پیامبر را در تفسیر سه آیه کلیدی نقل و بررسی می‌کنم.

آیه نخست: قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (ابراهیم ۱۱) «پیامبرانشان به آنها گفتند: درست است که ما بشری همانند شما هستیم، ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته بداند)، نعمت می‌بخشد (و مقام رسالت عطا می‌کند)؛ و ما هرگز نمی‌توانیم معجزه‌ای جز بفرمان خدا بیاوریم.» «در این آیه، انبیاء پاسخ ایراد کفار را می‌دهند که می‌گفتند: شما بشری مانند ما هستید و دارای هویتی مانند فرشتگان ملکوتی و متصل به غیب نیستید چون اگر چنین ادعایی بکنید، باید برای صدق ادعای خود، عملی انجام دهید که دلالت بر داشتن قدرت غیبی شما بکند. حاصل جواب رسولان این است که درست است که ما مانند شما بشر هستیم، ولیکن این که گفتید: مانند شما بشر بودن مستلزم نداشتن امتیاز و خصایصی فوق العاده، از قبیل وحی و رسالت است، صحیح نیست، ... چه استبعادی دارد که خداوند به بعضی از افراد بشر، تفضل و عنایت مخصوص کرده، و او را به وحی و رسالت، بر سایر مردم ترجیح داده باشد، و خدا به هر کس از بندگان خویش بخواهد منت می‌نهد. دلیلی هم که آوردید و گفتید: باید عملی انجام دهید که دلالت بر داشتن قدرت غیبی شما بکند صحیح و تمام نیست، زیرا این سخن وقتی صحیح است که ما ادعای شخصیت ملکوتی و قدرت غیبی کرده باشیم، قدرتی که دارنده‌اش هر چه بخواهد

می‌کند، و ما چنین ادعایی نکرده‌ایم، ما خود و سایر انبیاء را جز بشری مانند شما نمی‌دانیم، تنها تفاوتی که قائل هستیم، این است که به ما انبیاء وحی می‌شود، ما را فرمان رسالت می‌دهند، و اگر معجزه‌ای هم می‌آوریم به اذن خدا و مشیت او است. بنا بر این، جمله *إِن نُّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ* در حقیقت تسلیمی است از انبیاء (ع) نسبت به کلام کفار که می‌گفتند: *إِن أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا* [ابراهیم ۱۰] یعنی در برابر سخن کفار تسلیم شدند تا از همان سخن، عکس آن نتیجه‌ای را که خود آنان می‌گرفتند بگیرند و جمله *وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ* اشاره به مقدمه‌ای است که به انضمام آن، نتیجه مطلوب بدست می‌آید، و اصل جواب عبارت است از جمله *وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ* که از بشر بودن خود، نتیجه گرفته‌اند.¹¹²

آیه دوم: *قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا* (کهف ۱۱۰) «بگو: من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است؛ پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.» «این آیه آخرین آیه سوره است که غرض از بیان سوره را خلاصه می‌کند، و در آن اصول سه‌گانه دین را که توحید و نبوت و معاد است جمع کرده. جمله *أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ* مساله توحید را، و جمله *إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ* و جمله *فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا* مساله نبوت را، و جمله *فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ* مساله معاد را متعرض است. *قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ*. کلمه انمای اولی رسول خدا (ص) را منحصر در بشریت و در ماندنی سایر بشرها می‌سازد، به طوری که هیچ چیزی زائد بر آنچه آنان دارند ندارد و هیچ زیادی برای خود ادعا نمی‌کند. و این در حقیقت رد پندار مردم است که خیال می‌کنند هر که ادعای نبوت کرد ادعای الوهیت و قدرت غیبی کرده است، و بر اساس همین پندار است که از انبیاء توقع‌هایی دارند که جز خدا کسی علم و قدرت بر آنها را ندارد. در انحصار اول به امر خدا همه اینها را از خود نفی می‌کند، و برای خود اثبات نمی‌کند مگر تنها و تنها مساله وحی را. و انحصار دوم معبود را که معبود ایشان هم هست منحصر در یکی می‌کند، و این همان توحید است که می‌گوید اله تمامی عالم *يَكُ إِلَهُ* است.¹¹³

آیه سوم: *قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ* (فصلت ۶) «بگو: من فقط انسانی مثل شما هستم؛ این حقیقت بر من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است؛ پس تمام توجه خویش را به او کنید و از وی آمرزش طلبید.» «این آیه شریفه - به طوری که از سیاق برمی‌آید - در مقام پاسخ گویی از این سخن ایشان است که گفتند: *قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ* [فصلت ۵] و حاصل جواب این است که: ای پیامبر به ایشان بگو من بشری هستم مانند شما که در بین شما معاشرت می‌کنم، آن طور که خود شما با

¹¹² المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۱-۳۲؛ ترجمه فارسی: ج ۱۲، ص ۴۳-۴۲.

¹¹³ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۴۰۵؛ ترجمه فارسی: ج ۱۳، ص ۵۰۷-۵۰۶.

یکدیگر معاشرت می‌کنید و با شما سخن می‌گویم، آن طور که خود شما با یکدیگر گفتگو می‌کنید، پس من جنس دیگری مخالف جنس شما از قبیل فرشته نیستم، تا بین من و شما حایل و حاجبی باشد و یا سختم به گوش شما نرسد و یا کلامم به دلهای شما وارد نشود. تنها تفاوت من با شما این است که به من وحی می‌شود و آنچه من به شما می‌گویم و شما را به سوی آن دعوت می‌نمایم، وحی است که به من می‌شود و آن این است که معبود شما آن معبودی که سزاوار پرستش باشد یکی است، نه آله متفرق و گوناگون. فَاسْتَفِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ یعنی حال که به جز يك اله بی‌شريك وجود ندارد، پس به توحید او قیام کنید، و شرکا را از او نفی نمایید و از او نسبت به شرك و گناهانی که تا کنون مرتکب شده‌اید طلب مغفرت نمایید.¹¹⁴

اولا پیامبران الهی از جمله پیامبر خاتم بشری بوده‌اند، همانند دیگر آحاد بشر، از سرشت متفاوتی نبوده‌اند، و در بشر بودن هیچ امر زائد و متفاوتی بر دیگر انسانها نداشته‌اند، و مشخصا فاقد قداست و الوهیت بوده‌اند. ثانيا رسالت و پیامبری آنها تفضل الهی بوده است، زائد بر جنبه بشری آنها. از جمله وحی امری الهی است،¹¹⁵ که از درون پیامبر که انسانی بیش نیست نمی‌جوشد. وحی زائیده شخصیت بشری پیامبر نیست. شخصیت بشری پیامبر بر وحی که امری کاملا الهی است تاثیری ندارد. طبیعت انسانی محمد بن عبدالله از ماهیت الهی وحی متمایز است. اگر وحی از درون ایشان سرچشمه می‌گرفت، تحت تأثیر روان‌شناسی او قرار داشت. اما چون وحی خبری از عالم غیب و ماورای طبیعی است،¹¹⁶ پاک و بی‌آلایش و غیرمتاثر از شخصیت بشری پیامبر باقی می‌ماند. این نظر آقای طباطبایی است. تصویری که وی از اسلام و قرآن ارائه می‌کند «محمد محور» نیست، «خدا محور» است و محمد بن عبدالله جز بنده و پیامبر خدا کسی نیست. قداستی ندارد، تقدس در کلام الهی است نه در محمد بن عبدالله که بشری مثل دیگران است. در عین حال پیامبر خاتم (ص) فخر بشریت است.

در جلسه دوم بر همین منوال به نقل و بررسی آراء شاخص‌ترین متفکر مدرن مسلمان درباره چیستی وحی می‌پردازم و در انتها به مقایسه تطبیقی این دو دیدگاه خواهم پرداخت، انشاءالله.

جمع بندی

دو پرسش اصلی: وحی گزاره‌ای چه مشکلات لاینحلی در اسلام دارد که باید آن را به کناری نهاد و سراغ وحی غیر گزاره‌ای رفت؟ نقش شخصیت بشری محمد بن عبدالله در شکل دادن معنی و لفظ قرآن چه بوده است؟ برجسته‌ترین نماینده مدل سنتی وحی سید محمد حسین طباطبایی است. اهم آراء ایشان با تأکید بر عناصری که

¹¹⁴ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۶۱؛ ترجمه فارسی: ج ۱۷، ص ۵۴۸-۵۴۷.

¹¹⁵ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر ۹)

¹¹⁶ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ (هود ۴۹)

رویکرد او را از دیدگاه‌های مدرن متمایز می‌سازد ده نکته است:

۱. محدودیت شدید معرفت‌شناختی آدمی درباره وحی: تنها کسانی که وحی و کلام خدا را «تجربه شخصی» کرده‌اند پیامبران بوده‌اند. حقیقت وحی برای غیرپیامبران دست‌نیافتنی است. اندک دانشی که در این باره داریم، برگرفته از اوصافی است که در قرآن توصیف شده‌اند. نظریه‌پردازی‌ها درباره وحی علی‌الغلب به منطقه ماورای دانش بشری برمی‌گردد. این نظریات تنها در صورتی قابل تأیید هستند که تعارضی با ضوابط قرآن نداشته باشند. کسی که می‌خواهد در ناحیه مذکور نظریه‌پردازی کند، قبل از هر چیز لازم است بر «امکان بحث فلسفی» در این ناحیه اقامه دلیل کند.

۲. دقت اصطلاح‌شناختی: محل نزاع «وحی خاص پیامبرانه» است که ملازم با ارتباط خدای تئستی، ماورای طبیعت، و عالم غیب با انسانی در عالم طبیعت و ناسوت است، نه «وحی عمومی» که با «دین طبیعی»، «قانون طبیعی» و «خدای دئیستی» سازگار است، و نه «الهام» یعنی القای معنی به کسی.

۳. وحی امری حقیقی و واقعی: توصیفات وحی خاص پیامبرانه در قرآن توصیفات حقیقی از واقعیتی خارجی و متعالی است، بیان تمثیلی حالات درونی پیامبران نیست. با چنین مبنایی باب تاویل و تفاسیر ذوقی و خطابی و حمل کلام الهی بر زبان نمادین مسدود می‌شود.

۴. وحی گفتاری و گزاره‌ای: خداوند مستقیم یا غیرمستقیم با پیامبرش تکلم کرده است. ما از چگونگی این تکلم اطلاع کافی نداریم. تکلم خداوند با پیامبرش (وحی) لفظی و گزاره‌ای بوده است. آیات قرآن در همین هیأت لفظی و گزاره‌ای از مقام ربوبی صادر شده است.

۵. اقسام وحی: وحی به پیامبر خاتم منحصراً در واسطگی جبرئیل یا القا از ورای حجاب یعنی در خواب نبوده است. پیامبر اسلام هر سه قسم وحی را از ناحیه ربوبی دریافت کرده است. پیامبر الفاظ قرآن را با «قلب» خود دریافت می‌کرده، نه لزوماً با «گوش» خود.

۶. وحی یا شعور مرموز: اگرچه وحی از سنخ علم و ادراک و شعور است، اما ادراکی ماورای ادراک عقلی است، شعوری مرموز است. شعور معلوم از سنخ معقولات و حقایق کلیه است که توسط عقل بشری قابل درک است. اما شعور مرموز توسط هیچ بشری حتی فلاسفه نیز قابل درک نیست.

۷. خطاناپذیری وحی: خطا در علم حصولی (تطبیق ذهن و عین) صورت می‌گیرد و در امر تکوینی که عین خارجیت است و با «علم حضوری» ادراک می‌شود، خطا راه ندارد. این خطاناپذیری در سه ناحیه است: تلقی، حفظ، و ابلاغ. خطاناپذیری وحی معنایش حجیت معرفت‌شناختی وحی است، یعنی وحی منبعی مستقل از حس و عقل، و طریق مطمئنی برای شناخت معارف مرتبط با هدایت و رستگاری انسان است.

۸. انزال دفعی حقیقت قرآن و تنزیل تدریجی تفصیلی لفظی وحی: ابتدا «حقیقت قرآن» (مقام احکام) با «انزال

دفعی» (در ماه رمضان و شب قدر) به لوح محفوظ صورت گرفته است. در این مرحله لفظ، تفصیل به آیات و فهم بشری در کار نیست. سپس آن حقیقت واحد لباس لفظ پوشیده، در حد فهم بشری درآمده و به آیات تفصیل یافته و تدریجا بر قلب پیامبر تنزیل شده است. ما درباره حقیقت قرآن جز اندکی آیات قرآن، هیچ نمی دانیم و اصولا این مقام غیبی فراتر از عقل بشری و خارج از محل بحث است.

۹. نقش پیامبر در وحی الهی: قوی که معنای قرآن را به جبرئیل و لفظ آن را به پیامبر نسبت داده همانند قوی که معنی و لفظ قرآن را به پیامبر نسبت داده مطلقا مردود است. معنی و لفظ قرآن الهی است، بی آن که جبرئیل یا پیامبر (ص) کمترین فاعلیتی در تولید آن داشته باشند. گروهی از طبیعت گرایان مدعی هستند آنچه پیامبر به عنوان قرآن تحویل مسلمانان داده است، ساخته ذهن خود اوست. در حقیقت این افکار (وحی و قرآن) نسبت طبیعی و حقیقی به پیامبر، و نسبت تشریفی به خدا دارند. به نظر آقای طباطبایی قرآن الفاظ خود را منحصر از جانب خدا می داند و انتساب آن را به پیامبر صریحا نفی می کند

۱۰. پیامبر انسانی، پیام الهی: پیامبران الهی از جمله پیامبر خاتم بشری بوده اند، همانند دیگر آحاد بشر، از سرشت متفاوتی نبوده اند. پیامبری تفضل الهی بوده است، زائد بر جنبه بشری آنها. وحی امری الهی است، که از درون پیامبری که انسانی بیش نبوده نمی جوشد. شخصیت بشری پیامبر بر وحی که امری کاملا الهی است تاثیری ندارد. طبیعت انسانی محمد بن عبدالله از ماهیت الهی وحی متمایز است. تصویری که وی از اسلام و قرآن ارائه می کند «محمد محور» نیست، «خدا محور» است.

جلسه دوم: چیستی وحی از دیدگاه مدرن (به زودی)



kadivar.com

[/https://kadivar.com/21927](https://kadivar.com/21927)

kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.